

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

بهرای در زندگی نیست مگر برای دو کس ؛
دانشمندی اطاعت شونده و شیونده ای دریابنده .

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم
اصول کافی / جلد ۱ / باب العلم و فضله / حدیث ۷

فهرست

بادبان‌ها را بکشید	۴
چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید	۶
رشته‌ای که دوست ندارم	۱۰
پایان نامه	۱۶
رشته‌ات را بیاف	۱۸
ای جزوه همه بهانه از توست	۲۲
ایستگاه اول فارغ‌التحصیلی	۲۴
نقاشی	۲۸
دلتنگی‌های دانشجوی شماره ۷	۳۰
بستی با نان بربری	۳۴
یک قاچ کتاب!	۳۳
مشق شب دانشجویی	۴۲
استاد عزیز ما	۴۸
خوراک مغز برای یک وعده عصرانه	۵۰
دست نوشته‌های یک عدد مغز فراری	۵۴
عکس یادگاری	۵۸

در مهر ماه سال ۱۳۳۹ که تازه دانش آموز دبیرستان ششم بودم، یکی از دبیران ما به من و هم‌کلاسی‌های دیگر صحبت کرد و گفت: «شما امروز مانند یک کشتی هستید که در ساحل دریا نلنگر اناناجته و متوقف است. به زودی باید از ساحل دور شوید و سفر خود را در دریا و اقیانوس آغاز کنید. سعی کنید در این مدت که به ساحل و خشکی دسترسی دارید، آنچه را برای این سفر لازم است فراهم و در کشتی ذخیره کنید. اگر غفلت کنید و فراداد میان امواج سه‌گن اقیانوس با کمبودی روبه‌رو شوید، دیگر نمی‌توانید آن را برطرف کنید.»

دانشجویان عزیز:

اگر ن با ورود به دانشگاه، سفر دریایی شما آغاز شده است. امیدوارم آنچه را در این سفر لازم دارید برای خود از ساحل تهیه کرده باشید. اما دریانوردی هم قواعد و قوانینی دارد که خوب است به بعضی از آن‌ها اشاره کنیم:

۱. بدانید و هرگز از یاد نبرید که شما وارد «دانش» گاه شده‌اید. یعنی عضویت در «جامعه» و محیطی را پذیرفته‌اید که اصولاً برای آموختن علم و دانش و توسعه آن به وجود آمده است. درست است که دانشجوی نباید از امور مهمی مانند سیاست، اقتصاد، مسائل اجتماعی، ورزش، هنر و تفریح، غافل و بی‌اطلاع باشد، اما ورودی به هیچ یک از این عرصه‌ها نباید بنحرم و مانع آموختن علم و دانش شود. هر محیطی را برای مقصود و هدفی ساخته‌اند. اینجا «دانشگاه» است و در آن، آنچه اصل و محور است و همه چیز باید فرغ آن محسوب شود و حول آن بگردد، «دانش» است.

۲. همه دانش‌ها نتیجه «تفکر» است و از «فکر کردن» به وجود آمده است. سعی کنید بیش از هر چیز «فکر کردن» بیاموزید. علی (علیه السلام) در نهج البلاغه می‌فرماید: «الاعلم کالفکر». یعنی هیچ علمی جای تفکر را نمی‌گیرد و بهترین تفکر است. بنابراین از آموختن طوطی‌وار که نه

بادبان‌ها را بکشید

غلامعلی حداد عادل / متولد ۱۳۳۴ تهران

کارشناس ارشد فیزیک/ دکترای فلسفه
 برنده جایزه کتاب سال جمهوری اسلامی ایران ۱۳۶۸
 برنده جایزه بهترین مقاله سال در زمینه علوم انسانی ۱۳۷۶
 عضو مجمع تشخیص مصلحت نظام/ عضو شورای عالی انقلاب فرهنگی
 ریاست فرهنگستان زبان و ادب فارسی
 عضو شورای عالی سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی
 ریاست مجلس شورای اسلامی در دوره هفتم



برای شما سودی دارد و نه برای کشور شما، بپرهیزید.

۳. نظم داشته باشید و بدانید با هوش و استعداد بالا اما بدون نظم موفق نخواهید شد. اما با هوش و استعداد متوسط و با نظم، حتما موفق خواهید شد. حضور مرتب در کلاس درس، توجه به سخنان استاد، یادداشت برداری به اندازه و به موقع و تنظیم صحیح ساعات خواب و بیداری و ورزش و تفریح از نشانه‌های نظم است.

۴. تفکر و آموختن علم، نیازمند «تمرکز» و «حواس جمع» است. با پریشان خاطری و غرق شدن در خیالات و اوهام نمی‌توان در تحصیل موفق شد. لازمه دور ماندن از آشفتگی ذهنی، اضطراب و دل‌پرسی، پاکی و سلامت نفس و اخلاق است و ریشه همه اینها در اعتقاد به خدا و توکل به اوست. چراغ ایمان را در دل خود روشن نگاه دارید و در نور این چراغ تمرکز پیدا کنید. اگر این چراغ خاموش شود، اشباح در تاریکی، ذهن شما را آشفته و پریشان خواهند کرد.

۵. خود را به «پرکاری» عادت دهید و از تنبلی که افت بزرگ زندگی است، بپرهیزید. هرگز گمان نکنید ظرفیت شما برای کار همین است که دارید. انسان موجود ناشناخته‌ای است و ظرفیت و توانایی‌هایی دارد که خودش هم از آن‌ها خبر ندارد. هرچه بیشتر کار کنید، ظرفیت و توانایی شما برای کار بیشتر می‌شود. بدانید که کشور شما برای رهایی از آن عقب‌ماندگی که بر آن شامیل شده، احتیاج به مردان و زنانی پابمان، متفکر، دانشمند و پیرکار دارد.

۶. در هر یک از استادان شما یک یا چند جنبه مثبت و بارز وجود دارد. سعی کنید خصوصیت مثبت و امتیاز هر استاد را کشف کنید و آن استاد را از آن حیث‌الگوی خود قرار دهید. اگر چنین کنید مصداق این شعر خواهد شد که: «آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری»، اما اگر در استادان خود ضعف و نقصی می‌بینید، سعی کنید آن ضعف و نقص را در خودتان از بین ببرید. اگر دیگران را نمی‌توانید اصلاح کنید، خودتان را که می‌توانید.

حرف‌های دیگری هم هست، اما مقدمه نباید طولانی شود. امیدوارم برای خدای خودتان «بنده‌ای خوب» و برای کشورتان «شهروندی خوب» و برای خانواده‌تان «فرزندی خوب» باشید.

وارد کلاس که می‌شود، کتاب‌های سنگینش را می‌گذارد روی میز، پیوشه‌ای را که اسم دانشجو‌بان در آن نوشته شده برمی‌دارد و نگاه‌مان می‌کند. ما هنوز حرف می‌زنیم و مشغول باز و بسته کردن کیف‌هایمان هستیم.

می‌ایستد روی سکوی جلوی تخته و می‌گوید: «سلام!»

سال‌ها گذشته از زمانی که بچه‌ها مکتب می‌رفتند و شیخ پیر فسیل شده‌ای، چوب و فلک به دست، وارد می‌شد و بچه‌ها تا کمر خم می‌شدند و به نوبت دستش را می‌بوسیدند و شیخ می‌نشست صدر مجلسی که مستمعینش کودکان خردسالی بودند که از ملا، به اندازه خدا می‌ترسیدند.

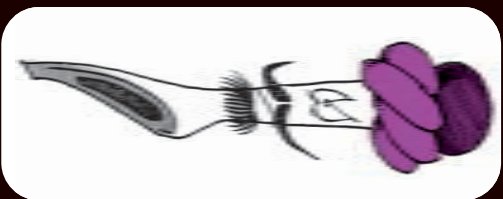
این روزها ما بزرگ جوانانیم و وقتی وارد دانشگاه می‌شویم، خودمان سری توری سرها درآورده‌ایم و برای خودمان آقا و خانمی شده‌ایم که شأن خودمان را اجل از آن می‌دانیم که جلوی پای استاد بلند شویم یا برای بیرون رفتن از کلاسش اجازه بگیریم یا کجه‌مان بگرد که داریم پشت سرش غیبت می‌کنیم یا... از دیرروز و آن مکتب‌های تاریک و نور که فقط صفتش را شنیده‌ایم و توری فیلم‌ها دیده‌ایم، تا کلاس‌های نورگیر و بزرگ امروز، انگار ما هم که دانش می‌جویم با می‌آموزیم، کلی عوض شده‌ایم.

انگار فکر می‌کنیم گذشت آن زمانی که به احترام استاد می‌ایستادند و برایش جا باز می‌کردند یا به حرفش گوش می‌دادند و برای مصاحبتش آداب و تزیینی می‌جستند. انگار خودمان آن قدر بزرگ شده‌ایم که احتیاجی به این حرف‌ها نداشته باشیم و برای استاد تیره هم خرد نکنیم.

اما این خودمان که می‌توانیم خودمانی باشیم و چیزهایی را به هم یادآوری کنیم، یک جمله از حضرت علی (ع) از آن وقتی که بچه بودیم، در خاطر‌ها مان یک

چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید

شمیم ممتاز
کارشناس فلسفه محض
ورودی ۸۰



و جود دارد. جمله‌ای که فقط روز معلم که می‌شود، یاد بزرگ‌ترها می‌افتد آن هم برای این که بنشینند روی پارچه و بزنند جلوی در دبستان‌ها یا زیر نوبیس کنند توی تلویزیون:

هر کس به من کلمه‌ای بیاموزد، مرا بندهٔ خویش کرده‌است.

تا به حال به این جمله فکر کرده‌ایم؟

نمی‌شد حضرت بگوید، هر کس به من کلمه‌ای بیاموزد، من تا آخر عمر به او احترام می‌گذارم؟ نمی‌شد بگوید، هر کس به من کلمه‌ای بیاموزد، حق بزرگی به گردنم دارد؟ از میان این همه تعبیر برای جایگاه آموزش، چرا بندگی؟ چرا هر کس کلمه‌ای بیاموزد، بنده کرده ما را؟ این چه تعبیر عجیب و غریبی است، از کسی که کلامش فقط یک درجه پایین‌تر از کلام خداست و معرفتش از همهٔ بشر بیشتر؟

شوخی که نمی‌کند. حقیقتاً جمله، جمله سنگینی است و ما تا به حال فکر نکرده‌ایم که چرا چنین جایگاهی برای معلم - کسی که می‌آموزد - وجود دارد.

بد نیست گوی به عقب برگردیم، به اولین باری که چیزی یاد گرفتیم، اولین باری که کسی به ما چیزی آموخت. در خاطر‌های شخصی‌مان نیست، اما در خاطر انسان هست.

در روایت سورهٔ قرآن، بعد از آیهٔ ۳، اولین باری که قصهٔ خلقت و سجدهٔ فرشتگان و نافرمانی شیطان روایت می‌شود، آیه‌ای هست که اولین معلم را می‌شناساند:

آن زمانی که خداوند قصد آفرینش انسان را کرد، به فرشتگان گفت که می‌خواهد برای خود خلقه‌ای در زمین قرار دهد. فرشتگان اعتراض کردند که: «مگر این که ما تو را تسبیح خواهیم خواند و نامت را مقدس می‌شماریم، کافی نیست؟ چرا می‌خواهی بشری بیافرینی که به جز خوبرویی و فساد روی زمین کار دیگری بلد نیست؟» و خداوند به آنان گفت: «هن چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید.» (مضمون آیهٔ ۳۰ سورهٔ بقره)

اعتراض فرشتگان به خدا، طوری است که انگار خدا به تسبیح و تقدیس آنان یا هر موجود دیگر نیاز دارد یا اصلاً گوئی خداوندی و آفرینشش فقط برای این است که کسانی باشند که

سجده و رکوع کنند و نامش را گرامی بدارند. حقیقتاً بین این اعتراض و آن جواب چقدر تفاوت وجود دارد!

خدا یا سبخ فرشتگانش را نمی دهد. فرشتگانی که مقربین درگاهند و خداوند آن‌ها را دوست می دارد و هزارها سال است که او را ستایش می کنند و در میانشان مقربین خاصی هم هستند، مثل روح که خداوند همه فرشتگان را یک جا و او را یک جانام می برد. (تعبیر موحم شریعی است.) خداوند با آن‌ها حرف نمی زند، مجامه نمی کند، تو جبهشان نمی کند، برایشان مسئله را توضیح نمی دهد. موشکافی نمی کند، پای تخته برایشان نمی کشد، کتاب معرفی نمی کند، اگر تفهیمیند دست بالا بردند که یک بار دیگر هم توضیح بدهیم، قبول نمی کند. خدا به آن‌ها نمی آموزد، فقط می گویند: «من چیزی می گویم که شما نمی دانید.» و همین! بعد هم نه منصرف می شود و نه به اعتراض‌ها گوش می دهد. انسان را می آفریند.

جالب اینجاست که آیه بعد بی این که حرفی از آفرینش انسان برزند یا مراحل خلقت را بیان کند، بی این که سر ما را گرم داستانی کند که تا این حد جالب است، بی این که بگوید فرشتگان چه کردند و چقدر ضمه خوردند و چقدر ما را لعن و نفرین کردند که جایگاه فرشتان را تا این حد تسخیر کردیم، یک راست می رود سر اصل مطلب و می گویند:

«و علم الادم الاسماء» (آیه ۳۱)

انگار همه رازها در همین یک تعبیر نهفته است: تعلیم!

چرا تعلیم، این همه برای خداوند مهم است که داستان ملائک و آفرینش انسان را و امی گذارد و پای تعلیم را وسط می کشد؟ چرا از نفخ روح که ما فکر می کنیم مهم‌ترین ویژگی انسانیت مان است صحبت نمی کند؟ چرا همه این مسائل کنار گذاشته شده و فقط از تعلیم حرف می زند؟ مگر این تعلیم چیست؟

این سؤال را بگذارید کنار سؤالی که از جمله حضرت علی (ع) داشتیم: چرا تعلیم، بنده‌گی می آورد؟ بعد به بقیه قصه گوش کنید.

آیات بعدی، ماجرای جالبی است. خداوند فرشتگان را جمع می‌کند و از آن‌ها اسماء را می‌پرسد. همان اسمائی که قبلاً در خطابه انسان امروخته بود. فرشتگان که نمی‌دانند، اعتراف می‌کنند که: «خداوندا ما جز آنچه تو به ما آموخته‌ای چیزی نمی‌دانیم.» بعد خداوند انسان را فرامی‌خواند و از او می‌خواهد که اسماء را بگوید و انسان از اسماء خبر می‌دهد و خداوند خطاب به فرشتگان انگشت به دندان گردیده متعجب می‌گوید: «گفته بودم که من چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید!»^۱ و بعد دستور سجده می‌دهد و فرشتگان سجده می‌کنند، جز ابلیس که از اجنه است و... اینچاهای قصه را خودتان می‌دانید. اما جالب‌تر می‌شود اگر وقت کنیم که بعد از این ماجراها بلافاصله قصه هم‌سطح پیش کشیده می‌شود و نافرمانی انسان و خدعه شیطان و فرود آمدن بر زمین! خداوند به آدم می‌گوید به حرف شیطان گوش نکنند که او خیرخواهشان نیست. اما گوش آدم به این حرف‌ها به‌هکار نیست و برای همین است که دسته‌گل به آب می‌دهد و خود و همسر و نسلش را تا ابد ساکن زمین می‌کند. همه به یک دلیل؛ بی‌اعتنایی به تعلیم خداوند. همان تعلیمی که انسان را بنده خدا کرده بود. همان تعلیمی که راز سر بلندی انسان و برتری‌اش بر ملائک بود. همان تعلیمی که فرشتگان از آن خبری نداشتند.

همان تعلیمی که...

حالا انگار کمی معلوم شده که چرا اگر کسی کلمه‌ای بیاموزد زمان ما را بنده کرده است. این بندگی نه بندگی شخص است که به حرمت تعلیم اولیه خداوند، بندگی تعلیم است؛ بندگی خلاص است. کار تعلیم کار پیغمبری نیست، کار خانایی است.

وارد کلاس می‌شود، از جایمان بلند می‌شویم. کتاب‌های سنگینش را می‌گذارم روی میز. پوشه‌ای که اسم دانشجویان در آن نوشته شده را برمی‌دارم و نگاهش می‌کند. حرف نمی‌زنم. نگاهش می‌کنیم و می‌گوییم: «سلام!»^۲
می‌ایستد روی سکوی جلوی تخته و جواب می‌دهد: «علیک سلام!»

با رها اسمای تفرات برتر کنکور در سال‌ها و رشته‌های مختلف را شنیدیم، حتی شاید بعضی از ما آن‌ها را دوراورد بشناسیم. حالا رتبه‌های برتر هم یک نباشند، حتماً کسانی را دیدیم، اینم که با شور و شوق و انرژی وارد دانشگاه شده‌اند و در رشته مورد علاقه خود درس خوانده‌اند. اما تا به حال فکر کرده‌اید که بعد از گذشت سال‌ها، آن جوانی که فلان رتبه یک رتبه را آورده بود یا آن جوانی که با اشتیاق و زحمت در فلان دانشگاه قبول شده بود، الان چه می‌کند؟ کار؟ ادامه تحصیل؟ فعالیت در رشته تحصیلی خود؟ شاید هم اصلاً ترک تحصیل کرده باشد.

در هر حال ما به سراغ رتبه چهار کنکور سراسری هر سال ۱۳۸۳ رفتیم که اسمال هم رتبه یک کارشناسی ارشد را از آن خود کرده است.

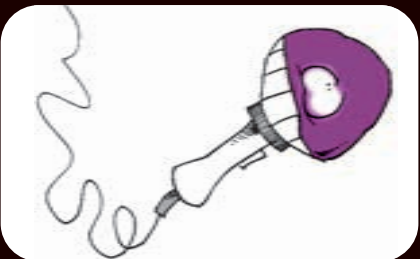
«مریم اوچانی» متولد مشهد است. زبان انگلیسی را قبل از دانشگاه به طور کامل فراگرفته و این امتیاز را در خیلی از موفقیت‌هایش دخیل می‌داند. کسی هم زبان آلمانی بلد است. در دبیرستان رشته ریاضی و فیزیک خوانده و بعد از عدم موفقیت در کنکور این رشته، به عشق گرافیک و انیمیشن وارد دانشگاه هنر شده است.

دست بر قضا در رشته‌ای قبول می‌شود که از آن هیچ چیزی نمی‌داند ولی به مرور آن قدر از این رشته خویش می‌آید که بی هیچ تردیدی همین رشته را برای فوق لیسانس خود انتخاب می‌کند. گنگنگی زیر به بهانه رتبه چهارم در کنکور ۸۳ و رتبه اولش در کارشناسی ارشد اسمال است. از او خواستیم تا از تجربیاتش و نوع نگاهش در این دوران بگوید.

چرا با وجود علاقه به رشته گرافیک، طراحی صنعتی خواندید؟
انتخاب اولم طراحی صنعتی دانشگاه هنر بود و همان را قبول شدم.

رشته‌ای که دوست نداشتم

نگار مهدیار
کارشناس کامپیوتر (نرم افزار)
ورودی ۸۰



شرایط خوب دادن دو رشته هم‌زمان را ندانید؟

چرا. ولی چون خوابگاه نبودم، شرایط سختی داشتم. از طرفی فکر کردم بهتر است تمام وقت و وقت خودم را ردوی یک رشته متمرکز کنم و به یک رشته درست و دقیق بپردازم تا این که دو رشته را سرسری بخوانم.

پس علاقه‌تان چه شد؟

من انیمیشن را خیلی دوست داشتم و اصلاً برای انیمیشن وارد رشته هنر شدم. می‌خواستم لیسانس گرافیک بگیرم تا فوق لیسانس، انیمیشن شرکت کنم، اما اتفاقی که افتاد این بود که نتوانستم در این رشته تحصیل کنم. از طرفی از طراحی صنعتی هم خیلی خوشم آمده بود. قبل از دانشگاه نمی‌دانستم چه رشته‌ای است و اصلاً با آن آشنایی نداشتم در صورتی که خیلی از بچه‌ها فقط برای این رشته، هنر را انتخاب می‌کنند. ولی من این فرصت را نداشتم که با این رشته آشنا شوم و کسی را هم ندیده بودم که در این رشته تحصیل کند. برای همین وقتی با آن آشنا شدم تصمیم گرفتم در همین رشته باقی بمانم.

چه ویژگی و خصوصیتی در طراحی صنعتی دیدید که شما را جذب کرد؟

این رشته، چیزی بین هنر و صنعت و علوم انسانی است. رشته خوبی است. رشته‌ای کاربردی است و این برای من اهمیت زیادی دارد. تمام انتظارات من را برآورده کرده است.

برای تهران آمدن از نظر خانواده مشکلی نبود؟

برای تهران آمدن با خانواده‌ام مشکل داشتم، اما برای به دست آوردن هر چیزی باید یک بهایی بپردازد. من هم مبارزه و پافشاری کردم و پای عواقبش ایستادم. این کار ارزش آن همه اصرا را داشت. شهرستان‌های بزرگ، همه‌بدی‌های پایتخت را دارند، اما خوبی‌هایش

را نه، مثلاً مشهد مثل تهران تبلیغ است، اما امکانات و فرصت‌های کاری ندارد. برای هنر هم دانشگاه ندارد و من مجبور شدم به تهران بیایم.

چقدر نسبت به قبل از دانشگاه تغییر کرده‌ای؟

من نسبت به گذشته خیلی رشد کرده‌ام و چیزهای زیادی یاد گرفته‌ام و این یادگیری‌ها تا همین سال آخر ادامه داشت. احساس می‌کنم که خیلی بهتر شده‌ام، به رشد فکری و اخلاقی رسیده‌ام. آدم‌ها را بهتر می‌شناسم. الان استقلال پیدا کرده‌ام که همه تصمیماتم به عهده خودم است. تصمیمات اشتباه هم در این مدت گرفته‌ام اما پای اشتباهاتم ایستاده‌ام. خانواده‌ام برایشان جانفاده و متوجه شده‌اند که من راه درستی را انتخاب می‌کنم. به خصوص که هم در ارشد و هم در المپیاد دانشجویی طراحی صنعتی رتبه یک را آوردم. آن‌ها به تصمیماتم احترام می‌گذارند.

چیزی که در دانشگاه دیدید با تصویری که قبل از ورود به دانشگاه داشتید چقدر فرق داشت؟

با ورود به دانشگاه کلاً نظرم درباره آن عوض شد. فکر می‌کردم دانشگاه به ما یک چیز جادویی می‌دهد و ما هم یاد می‌گیریم. فکر می‌کردم باید مثل مدرسه به من چیزی یاد بدهند. درست نمی‌دانم تا ترم چند منتظر بودم تا کسی بیاید و به من آموزش بدهد. حرف جدیدی بزند و من یاد بگیرم. فکر می‌کردم با درس خواندن می‌شود موفق شد در حالی که اصلاً این چنین نبود. بعد از مدتی فهمیدم خودم باید دنبال یاد گرفتن باشم. باید از اول باید برنامه‌ریزی می‌کردم تا ببینم چه چیزی می‌خواهم. برای همین، کمی از این نظرها ضرر کردم. باید خیلی هوشیار و آگاه باشی در درس.

بعضی‌ها معتقدند بچه‌ها بعد از دانشجو شدن، خیلی تغییر می‌کنند. بیشتر هم منظورشان تغییر در پوشش است آن‌ها هم با راکرد مرفی. آیا تو که یک دانشجوی شهرستانی هستی چنین نظری را تأیید می‌کنی؟

من فکر می‌کنم آدم وقتی خانه است بیشتر با مد در ارتباط است، اما وقتی دانشجوی می‌شود راحت‌ترین و سریع‌ترین لباس را باید بپوشد و بیرون برود. بیشتر کسانی که من با آن‌ها بودم این طوری می‌گشتند. در محیط بیرون از خانه، نهایتش یک مانتو است که تغییر می‌کند. ضمن این‌که وقتی چیزی مد می‌شود، چیز دیگری برای خریدن و پوشیدن پیدا نمی‌کنی و مجبوری همان را بپوشی. من به مد در ایران، اعتقادی ندارم. خودم در مهمانی‌ها همیشه خیلی معمولی لباس می‌پوشم.

چرا می‌گوید دانشجویان هنر، لباس پوشیدنشان متفاوت است؟

بچه‌های هنر بیشتر دوست دارند سبک خودشان را داشته باشند. هر کس بعد از دانشجو شدن، سبک خود را پیدا می‌کند. یک مقدار هم می‌خواهند با دیگران فرق داشته باشند که به نظر من باید هم این‌طور باشد. لباس پوشیدن هنرمندان باید با بقیه فرق داشته باشد، چون هنرمندان باید خوب و زیبا لباس بپوشند. البته راحت‌تر از قشرهای دیگر می‌پوشند و رنگ‌های لباسشان خیلی زیباست. اما من فکر می‌کنم در دانشکده مهندسی خیلی تیپ‌های آن چنانی دیده می‌شود. من در پوشش هنری‌ها چیز بدی نمی‌بینم.

اما به تغییر در پوشش بچه‌های هنر نسبت به دوران قبل از دانشجویی اعتقاد داری؟

بله، اما این تغییر را بد نمی‌دانم. چون هرکسی سبک خودش را پیدا می‌کند و دیگر مثل مدرسه همه شبیه هم نیستند.

دانشجوی ایرانی چه مختصاتی دارد و تو چگونه تعریفش می‌کنی؟

دانشجو مطلق است و بی‌امکانات. بین دانشگاه و کار هیچ ارتباطی وجود ندارد برای همین دانشجو همیشه گیج است. به ویژه دانشجویهای رشته‌های کاربردی. باید یک ارتباطی بین صنعت و دانشگاه وجود داشته باشد تا دانشجویان بعد از دانشگاه باید چه کار کنند.

در دوران دانشجویی کار هم کرده‌ای؟

کار تدریس و چند تا پروژه داشته‌ام اما درآمد زیادی نداشته‌م. درآمدم مقداری بود که بنیتو دروی آن حساب کرد اما پار اصلی بر دوش خانواده بود و پول توجیبی. با این که توی خوابگاه بودم، اما با پولی که درمی آوردم نمی توانستم کار خاصی انجام دهم و اصلاً بدون پول توجیبی نمی شدم سر کرد.

آیا دانشجویی به الگو نیاز دارد؟ اگر چنین است آیا الگویی مناسب برای دانشجویی وجود دارد؟

البته که دانشجویی به الگو نیاز دارد. چون در راه آزمون و خطا و رسیدن به مطلوب، خیلی وقتش تلف می شود. من خیلی دنبال الگو گشتم، در نهایت و با آزمون و خطا راهم را پیدا کرده‌ام. این جوری اصلاً خوب نیست. آدم باید شخصی را بشناسد، به او اعتماد داشته باشد و او را قبول کند تا این راه‌های رفته را دوباره طی نکند.

یعنی کار دانشجویی بدون الگو سخت است؟

بله. به ویژه برای دخترها. من از هر کس یک چیزی یاد گرفتم. دوستانم هم الگو نداشتند و هر چیزی را از یک کسی یاد می گرفتند.

در تمام دوران تحصیلت در خوابگاه بودی؟

هر چهار سال خوابگاه بودم. اما لحظات خیلی خوبی را در خوابگاه نگذراندم. برای درس خواندن به کتابخانه می رفتم و سعی می کردم می وقت کمی را در خوابگاه بگذرانم و وقتی در خوابگاه بودم هم بیشتر پای کامپیوتر بودم و به کارهای خودم می رسیدم. چون در خوابگاه، خلوت شخصی و حریم خصوصی معنی ندارد و از همین نظر جای مطلوبی نیست.

فکر کنم اگر اتاقی‌ها با هم جور باشند، آن قدرها هم بد نباشد.

هم اتاقی هم خیلی مهم است. هم اتاقی اگر هم رشته‌ای باشد خوب است اما اگر همکلاسی باشد خسته کننده می شود، چون از صبح تا شب باید همدیگر را ببینند.

اختلاف فرهنگ چقدر در خوابگاه و دانشگاه مشکلات به وجود می آورد؟

تفاوت فرهنگ ها خیلی اثر دارد و در خوابگاه به خوبی خودش را نشان می دهد. به هر حال هر کسی از خانواده‌ای آمده و از شهری، این اختلاف فرهنگ طبیعی است و مشکلات به وجود آمده از آن هم طبیعی است.

در دوران دانشجویی چه فعالیت هایی می کردید؟

دوست داشتم ورزش کنم اما در دانشگاه ما امکانات فعالیت ورزشی وجود نداشت. یعنی در کل برای ورزش بانوان امکانات دانشگاه ها خیلی کم است. در حالی که اگر دانشجوی ورزش نکند، سطح انرژی اش پایین می آید و نمی تواند به درستی به همه کارهایش برسد.

تفریح چطور؟

به جز کوه رفتن تفریح دیگری نداشتیم. حتی سینما و تئاتر هم نمی رفتیم. تفریح من دیدن فیلم و گوش کردن موسیقی در خوابگاه بود.

حرف آخر...

به بچه هایی که تازه دانشجوی شده اند توصیه می کنم اعتماد به نفس داشته باشند و بدانند هیچ کس به اندازه خودشان آن ها را نمی شناسد. در تمام لحظات به کاری که انجام می دهند کاملاً آگاه باشند و به آینده و تبعات کارهایشان و حتی نفعی که به آن ها می رساند هم فکر کنند. همیشه برنامه ریزی بلندمدت داشته باشند. بعد از آن خودبه خود قدم های بعدی مشخص می شود. زمان را از دست ندهند.

جمع نمره‌هایی که گرفته‌ام توری امتحانات رسمی البته- روی هم می‌شود ۹۴ نمره. ۲۱ نمره‌اش مال دیگران است. زحمت کشیده‌اند و رسانده‌اند یا خودم زحمت کشیده‌ام و نگاه کرده‌ام از روی دستشان.

آن‌هایی که یواشکی لای کتاب را باز کرده‌ام و دیده‌ام و گرفته‌ام، می‌شود به عبارتی ۸۶ نمره.

از آویزان شدن به این استاد و آن استاد و التماس و زاری ۷۴ نمره گرفته‌ام. بقیه‌اش مال خودم است، چیزی حدود ۳۳۳ نمره.

واحدهایی که افتاده‌ام ۱۸ ناست. آن‌هایی که ناپلورنی قبول شده‌ام ۴۲ تا. ترم مشروطی، فقط یکی! علت مشروطی، شکست عاطفی در ترم سوم! جزو ات نوشته شده، حدود ۳ کیلو و ۷۲۵ گرم. البته دروغ چرا، نصف بیشترش را که خودم ننوشته‌ام. کپی (رونوشت) زده‌ام از روی جزوه دخترهای کلاس. آخر می‌دانید که خوش‌خط تر می‌نویسند و مرتب‌تر و کامل‌تر. اهم و اهم و کلو صاف کردن استاد را هم می‌نویسند. در اینجا باید برای رفع هرگونه شبهه، صادقانه بگویم که هیچ قضیه عشق و عاشقی هم در کار نبوده و دو سه تایشان که به چشم خواهری- قابل توجه بودند و می‌شد درباره‌ی ازدواج باهاشان فکر کرد، نمی‌دانم چطور می‌شد که همان روزهای اول، چند روزی غیبتان می‌زد و بعد با مانتو و روسری سفید می‌آمدند و بله دیگر! اکاشف به عمل می‌آمد که بالای‌ها زودتر جیبیده‌اند! هر چند واقعا نمی‌فهمم که چطور می‌شود در همان ترم یک و دو «بله» را گفت!

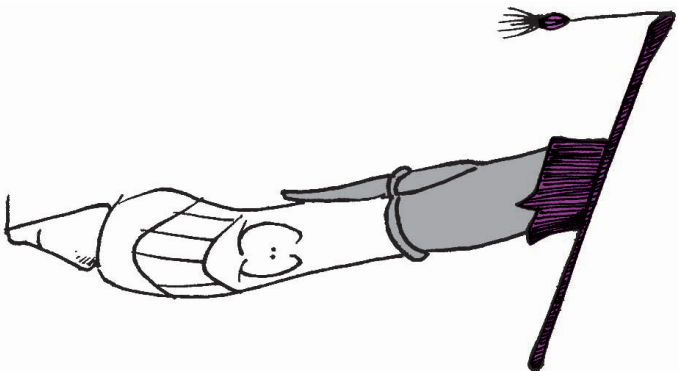
کتاب‌هایی که گرفته‌ام و پس نداده‌ام، از هم‌کلاسی‌ها و کتابخانه‌ی دانشگاه و حتی استادها، ۲۴ تا. کتاب‌هایی که داده‌ام، به هم‌کلاسی‌ها و رفقای پایه‌ی دانشگاه و حتی استادها، ۳ تا.

پایان‌نامه

حسین احمدیان

کارشناس فیلم‌سازی ورودی ۷۶

کارشناس ارشد تولید سیما ورودی ۸۱



خودکارهایی که داشته‌ام - ام از این که تا آخرش مصرف کرده باشم یا داده باشم به کسی و پس نداده باشد - ۱۷. البته بعد از چند ترم، به طور اتفاقی با دوستی به نام «اروان تونس» آشنا شدم که رابطه عاشقانه مان تاکنون ادامه دارد!

کیف و اینها، یک ساسونیت که همان روزی که اسمم را زدند توی روزنامه، مادر گرامی برایم خرید تا شبیه «آقا مهندس‌ها» بشوم، تا ترم دوم.

دو تا کیف چرم و جبر بعدتر که دیدم ساسونیت، هم ضایع است و هم سنگین، خریدم تا ترم پنجم. چند عدد هم جاکاغذی و فولدر (پوشه) از ترم پنجم تاکنون دارم.

خب، الان که دارم می روم، در این لحظه‌های تاریخی، یک چیزی یادم آمد. چند روز دیگر که مهر می شود، بعد از هفده سال، دیگر قرار نیست بروم جایی و هر روز بنشینم روی نیمکت یا چه می دانم صندلی. اولش ذوق کردم از این فکر، ولی بعدش...

شاید اصلاً روز اول مهر یا حتی هفته اول مهر بهنام خانه و بگنیم بخوابم. ملحفه را بکشم روی سرم و بخوابم. حالا همین‌ها برایم مانده، همین آمار، نمره پایان نامه‌ام را که بگنیم، دیگر تمام می شود.

در سال دوم دبیرستان، وقتی که فرد رشته تحصیلی اش را انتخاب می کند، در واقع وارد جریان اصلی زندگی اش می شود. انتخاب رشته تحصیلی سبب می شود که وی در آینده، شغلی را که می پسندد اختیار کند و از آنجا که در محیط اجتماعی پیرامونی اش، شکل گرفته، ساخته شده و ذهنیت پیدا کرده است، همسری را انتخاب کند که با روحیات، علائق، رفتار و منش وی سازگاری داشته باشد. اگر کسی نتواند در این انتخاب موفق شود، رفتار و منش وی سرگستگی دچار می شود و احساس می کند که از آنچه می خواهد دور شده است. هر چه از این تصمیم ناآگاهانه زمان بیشتری بگذرد، بازگشت به مسیر اولیه سخت تر می شود. انتخاب رشته در دبیرستان شاید مسئله ای کوچک باشد، اما مسیر آینده فرد را سامان می دهد.

انتخاب رشته تحصیلی رابطه مستقیمی با کار و زندگی آینده افراد دارد. فرد پس از آنکه به رشته هایی مثل ریاضی، انسانی، تجربی یا شناخه های فنی و حرفه ای وارد شد، آموزش هایی را در این رشته ها کسب می کند، رشته رشته با محیط کاری و فکری پیرامون رشته اش آشنا می شود، تا این که به مرحله ای به نام پیش دانشگاهی و آزمون کنکور می رسد. مرحله پیش دانشگاهی نوعی آماده سازی برای عبور از سطح ابتدایی به سطح بالاتر است.

دانشگاه شاید به نوعی کلمه آمل و آرزوی بسیار از دانش آموزانی باشد که ۱۲ سال درس خوانده اند. آن ها خود را به آب و آتش می زنند تا وارد دانشگاه شوند. پس از قبولی در آزمون، فرد با رشته های متعددی مواجه می شود که شاید جز نام آن ها چیزی درباره شان نمی داند. بدین ترتیب متناسب با علاقه و از همه مهم تر رتبه ای که کسب کرده است، رشته اش را انتخاب می کند. دانش آموزانی که توانسته اند رتبه های بهتر کسب کنند، قدرت انتخاب بیشتری دارند. این گروه موفق تر از باقی دانش آموزانند. اما خطری که اغلب، این دسته را

رشته‌ات را بفاف

سیمین فرجی
کارشناس مهندسی کشاورزی
ورودی ۸۲



تهدید می‌کنند، همان بحث چشم و هم چشمی است که در انتخاب رشته نیز جریان آن‌ها را می‌گیرد. برای مثال فرض کنید فردی که در رشته ریاضی درس خوانده و علاقه‌ای به مهندسی برق ندارد، بخواهد معماری بخواند. اگر رتبه خوبی داشته‌باشد، همه می‌گویند که باید همان مهندسی برق را بخواند. یا فرد دیگری را متصور شوید که در رشته انسانی تحصیل می‌کند و هیچ علاقه‌ای به حقوق ندارد، اما دوستان و معلمان مدرسه و پدر و مادر، او را خانم یا آقای وکیل صدا می‌زنند و در یک شرایط روانی سنگین، امکان انتخاب درست و مورد علاقه‌اش را از او می‌گیرند. این اتفاق سبب می‌شود فرد با آنکه رتبه خوبی هم کسب کرده است، نتواند در رشته مورد علاقه‌اش درس بخواند. اما افرادی که رتبه مورد نیاز برای رشته دلخواهشان را به دست نیآورده‌اند، برای دور شدن از فشار بسیار زیاد سال‌های پرالتهاب کنکور و پشت کنکور یا برای کسب اقتضار «اداشجوی شدن»! دست به انتخاب هر رشته‌ای می‌زنند. غافل از این که ممکن است انتخابشان بسیار متفاوت از حوزه سلیقه‌شان باشد و نه تنها به آن‌ها کمک نکند بلکه آن‌ها را در آینده آزار دهد و از مسیر اصلی علاقتشان دور کند.

همه اینها بالاخره وارد دانشگاه می‌شوند. چه کسانی که رشته مورد علاقه‌شان را انتخاب کرده‌اند و چه کسانی که فقط دانشجو شدن برایشان مهم بوده است، از رشته‌شان آگاهی درسی ندارند و رشته جدید برایشان علم غریب و گنگ و ناشناخته‌ای دارد. اما پس از گذشت زمان، آن‌را بیشتر می‌شناسند. بعد یا از رشته‌شان خوششان می‌آید یا از انتخابشان پشیمان می‌شوند.

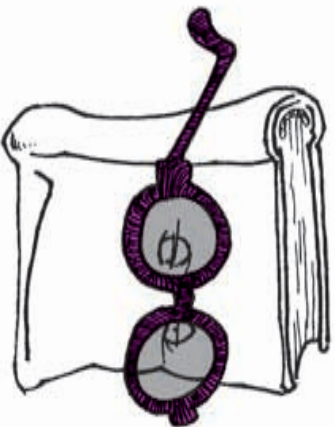
دانشجو برای این که شناخت بهتری از رشته اش به دست بیاورد، راه های زیادی دارد، مثلا: الف) فرد می تواند با استادان سرشناس دانشگاه، درباره رشته اش بحث و پرسش کند. این کار کمک بسیار زیادی به او خواهد کرد. با مراجعه به اتاق استادان در دانشگاه یا صحبت کردن با مدیر گروه می توان نکات بسیاری را در همان ابتدای کار از استادان شنید.

ب) گروه راهنمای دوم، سال بالایی ها هستند. این گروه از آنجا که راه را حداقل دو سال زودتر شروع کرده و بخش زیادی از آن را طی نموده اند، می توانند کمک های خوبی برای راهنمایی ببینند. مراجعه به تمام سال بالایی ها کار درستی نیست. به سراغ کسانی بروید که درس خوان تر، باسوادتر و آگاه تر از سایرین جلوه می کنند.

ج) مورد سوم، درباره کتاب های مرجع رشته تحصیلی است. با شناخت این کتاب ها، ورق زدن و خواندن چند صفحه با چند بخش از این کتاب ها، درمی یابید که قرار است وارد چه فضایی شوید و رشته شما چه جایگاهی دارد و دغدغه اصلی اش چیست.

د) انجمن های علمی رشته تان راهنمای چهارم هستند. اعضای انجمن ها معمولا کسانی هستند که بیشتر از سایر دانشجویان از فضای رشته و محیط پیرامون آن آگاهند. آن ها منابع را بهتر و بیشتر از دیگران می شناسند و شرایط فعالیت های مربوط به آن رشته را بیشتر می دانند. اما دانشجویانی هستند که صرفا از دانشگاه مدرکی به نام لیسانس را می خواهند. آن ها برایشان هیچ تفاوتی ندارد که رشته تحصیلی شان مهندسی کشاورزی است یا حسابداری اداری یا آبیاری گیاهان دریایی! آن ها دو دسته می شوند. یک دسته درس را به حال خودش رها می کنند که بالاخره به هر زحمتی است تمام شود. حالا چهار ساله یا هشت ساله فرق نمی کند. غرض دانشجو بودن است که میسر شده است.

عده ای هم در همان فضای دبیرستان و شاگرد اول بودن مانده اند. صرفا درس را حفظ می کنند یا تمرین زیاد انجام می دهند که نمره بالاتری بیاورند. عاقل از آنکه هیچ دانش زبربنایی و خلاقیتی در رشته شان را فراموش نکنند.



تجربه اثبات کرده است معمولاً کسانی که در کلاس جزء دانشجویان متوسط رو به بالا - نه بهترین ها و بالا ترین ها - هستند به درس و رشته شان علاقه بیشتری دارند و قدرت تحصیل و ادراک مسائل را دارند. آن‌ها نه افرادی بی توجهند و نه کاتب جزوه نویسن. غیر از درس و کتاب درسی، کتاب‌های دیگر هم مطالعه می‌کنند. به کاربرد دانش خود در زندگی بیشتر فکر می‌کنند و به طور کلی با رشته تحصیلی شان قرابت بیشتری دارند.

فرد باید یاد بگیرد که دانشگاه، دیرستان سال گذشته‌اش نیست. اخلاق دانشجویی متفاوت از اخلاق دوران نوجوانی است، باید یاد بگیرد که نحوه برخورد، تعامل و برقراری ارتباط در چنین محیطی چگونه است و از همه مهم تر درس خواندن در کلاس‌های دانشگاه تفاوت بسیاری با درس خواندن در مدرسه دارد.

بعضی دانشجویان با این‌که از درس و رشته شان بدشان نمی‌آید، ترم اول یا دوم مشروط می‌شوند. شاید دلیل آن اخت نشدن با رشته تحصیلی یا سردرگمی در شیوه درس خواندن باشد. به هر ترتیب باید خیلی زود شیوه درست را پیدا کنند.

دانشجویانی که دانشگاه را پل بزرگی به سوی موفقیت می‌دانند، دغدغه بیشتری نسبت به دیگران دارند. آن‌ها بیشتر مطالعه می‌کنند. با استادها رابطه خوبی دارند و از تحقیق‌های کلاسی فراری نیستند. دانشجویان باید این نکته را خوب بدانند که ترم‌های ابتدایی دانشگاه بهترین موقعیت برای شناخت رشته، منابع و ساختن فضای آینده تحصیلی شان است، چرا که اگر فرد در زمان مناسبی متوجه شود که به رشته اش علاقه ندارد، شاید بتواند کاری کند، اما اگر دیر بچنجد ممکن است زمان زیادی از زندگی اش را صرف رشته‌ای کرده باشد که هیچ‌چیز علاقه به آن ندارد.

این نوشته، برای دانشجویان ترم ششم به پایان مضر و برای بالاتر از آن بی فایده است. لذا از خواننده تقاضا می شود این مطلب را نخواند.

اما بعد:

دانشجو به طور عام به دو دسته تقسیم می شود؛ اول دانشجویانی که خوب جزوه می نویسند و دوم دانشجویان پسر. البته هستند دانشجویان مذکری که چهار رنگ خودکار می آورند و کلی برگه کلاسور و جزوه می نویسند یا بالمکس دانشجویان دختری که اصلاً حوصله نگارش جزوه ندارند، که اینها به هیچ وجه من الوجوه تقسیم بندی ازلی - ابدی دانشگاه های مبین عزیزمان را که در صدر عرایض ذکر شده، مخلدوش نمی کند. فنامل رپس تأملی کن).

اما بعد:

اصلاً جهان دانشگاهی، بر پایه معلول هائی بنا شده است که باید برای آنها علت تراشید. برای مثال، یکی از معلول های جامعه دانشگاهی ما، سفر به خارج از کشور برای ادامه تحصیل است که عمدتاً در قسمت نخبگان جامعه دانشگاهی رواج دارد، ولی ما به مصالح عالی کشور، علت را امکان گنجگوی فرهنگی و شناساندن ایران مظلوم عزیز به امپریالیست های شرق و غرب علی الخصوص آمریکای جهانخوار (و در شرایط حاضر، به دلیل مشکلات موجود در ویرای آمریکا) به کانادایی نیمه جهانخوار و سایر جهانخواران، اعم از کلی و جزئی نام گذاری می کنیم.

به همین مناسبت و در همین روابط علی، «جزوه» یکی از ارکان اساسی زندگی دانشجویی به شمار می رود. بنابر پاره ای از شایعات، ستاد از دواج دانشجویی کشور از همه دانشجویان عزیز خواسته است که در تبادل جزوات، برای رونق کار این ستاد، عمیقاً گوشا باشند. البته چرا باید عمیقاً گوشا بود و جدا گوشش نمود، خودش بحث مفصلی است که خارج از این مقال است.

ای جزوه همه بهانه از توست

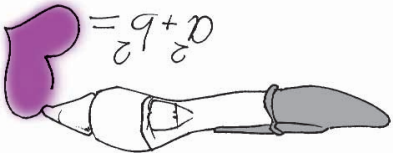
علیرضا جوانمرد

کارشناس مکانیک (سیالات)

رودی ۷۵

کارشناس ارشد مکانیک (سیالات)

رودی ۸۰



اما بعد:

امتحانات به دو دسته «جزوه باز» و «جزوه بسته» تقسیم می شود. البته این تقسیم بندی از دیدگاه استادان است و تعداد انگشت شماری دانشجو نما جزوه دارند که اصولاً اعتقادی به امتحان جزوه بسته ندارند. علی ای حال، در روزهای امتحانات، جزوه ها به دو دسته اصیل (master) و کپی، تقسیم بندی می شوند. (بنابیان ذکر است که نسخه های کپی اگر چه به نوعی مقابل جزوه های master قرار دارند، ولی رابطه آن ها از جنس رابطه تضاد master-slave نبوده بلکه به نوعی تشکیک در معنا دارند.)

با این تفصیل، گمان این که صاحبان جزوات master از آگاهی بهتری نسبت به جزوات خود برخوردارند، خیالی کودکانه است. یعنی هزار باده ناخورده از مفهوم، در رگ تاک جزوه نهان است که هر دانشجویی که چرخش بهتر و دردی آشام تر باشد، لابد از آن باده بهره مندتر است. فتأمل (پس تأملی کن.)

اما بعد:

توصیه پدیده باید کرد دانشجویان پسر را. جزوه، امانت است که باید به بهترین شکل ممکن از آن نگهداری شود و به صاحبش ارجاع داده شود. بنابراین جزوه، حیانا دفترچه تلفن یا دفتر انشا نیست و لذا از نوشتن شماره تلفن یا مترون ادبی عاشقانه بر روی صفحات جزوه یا قرار دادن آن ها در لابه لای اوراق جزوات جداً خودداری فرمایید.

روش های بهتری باید جست و از بی... جداً ممانعت به عمل آورد.

اما بعد:

در کتاب تفسیر خواب شیخ کشکولی چنین آمده است: «اگر دختری در خواب دید به پسرى جزوه داد، برایش خواستگار خواهد آمد.»
بنابراین از تکرار الفاظ بیخ نمایی مانند «بی جنبه» و «پرو» و «بی چشم و رو» اکیداً خودداری فرمایید.
تذکر: شدیداً مراقب کارخانه قند در حال آب شدن در دل مبارک باشید.

در دفتر چه راهنمای انتخاب رشته داوطلبان کجوری، بازار کار و کارکرد شغلی هر رشته تحصیلی به تفصیل، بیان شده است. مثلاً در ذیل رشته حقوق این توضیح دیده می شود که: فارغ التحصیلان در مراکز قضائی یا دفاتر اسناد رسمی یا وکالت مشغول به کار خواهند شد. این توضیحات ارائه شده در خصوص آینده شغلی افراد، شاید تا حدی آرمانی و غیرواقعی به نظر برسد. از سوی دیگر اشباع بازار کار و حجم انبوه فارغ التحصیلان، در نگاه اول دوزنمایی ناامیدکننده از اشتغال فارغ التحصیلان را به تصویر می کشد. به خصوص که مشکلات استخامی و موانع قانونی فراروی آن، امکان دسترسی مشغول دولتی را برای فارغ التحصیلان تا حد زیادی کاهش داده است.

نیروی تحصیل کرده در بخش خدماتی چه می کند؟

تا مدت زیادی برخی رشته های تحصیلی مثل کشاورزی و شیمی، بیشترین میزان فارغ التحصیلان بیکار را داشتند، اما متأسفانه با گذشت زمان، حجم قابل ملاحظه ای از فارغ التحصیلان رشته های پایه نیز به جمع بیکاران تحصیل کرده اضافه شدند. «بیکاری» از جمله این رشته ها است، بنابر اعلام آمارهای غیررسمی، نزدیک به ۳۵ درصد فارغ التحصیلان رشته پزشکی در مشاغل غیر مرتبط مشغول به کار هستند.

این امر در سایر رشته ها نیز قابل مشاهده است. به طوری که می توان گفت انتقال نیروی کار تحصیل کرده و غیر ماهر، به بخش های خدماتی از سال ۷۹ تا ۸۵، با افزایش سرسام آور ۶۸ درصدی روبه رو بوده است.

به اعتقاد کارشناسان، حجم شدن بخش های خدماتی، شان ملزوم تحصیلی در کشور را به شدت تحت الشعاع قرار داده. این معضل فراگیر متأسفانه در

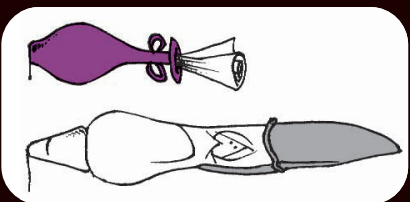
ایستگاه اول فارغ التحصیلی

امیررضا پرچلم

کارشناس حقوق ورودی ۷۶

کارشناس علوم سیاسی ورودی ۸۰

کارشناس ارشد دیپلماسی ورودی ۸۷



میان بخش زیادی از فارغ‌التحصیلان موفق دیده می‌شود. دانشجویانی که دوره لیسانس را تمام می‌کنند و بلافاصله در مقطع تحصیلات تکمیلی مشغول به تحصیل می‌شوند، پس از فراغت از تحصیل، در رشته مورد نظر خود مهارت و توانایی کافی ندارند و مجبور می‌شوند در مشاغل سطح پایین تری به کار بپردازند.

مسافر کشتی، ایستگاه اول فارغ‌التحصیلان، یکرا!

فارغ‌التحصیلان به صرف داشتن مدرک تحصیلی بالا، گمان می‌کنند که بلافاصله پس از فراغت از تحصیل مورد توجه ارگان‌ها و بخش‌های دولتی و غیردولتی قرار خواهند گرفت. غافل از این که مدرک زدگی، جانی برای کیمیا پندانستن مدرک تحصیلی باقی نگذاشته است. به گفته فرشیاف ماهرپایه، معاون برنامه‌ریزی منابع انسانی و سیاست‌گذاری اشتغال وزارت کار و امور اجتماعی، سهم بیکاران دارای مدرک تحصیلی طی سالهای ۱۳۷۵ تا ۸۰، از ۴۲٪ به ۱۷٪ درصده رسیده است. یعنی این نرخ رشد، افزایش ۷۰٪ درصدی داشته و همچنان نیز در حال افزایش است. به باور بسیاری از کارشناسان اجتماعی، اشتغال فارغ‌التحصیلان در حرفه‌ای غیر مرتبط با مدرک تحصیلی، هر قدر که درآمدا باشد به نوعی بیکاری محسوب می‌شود. در حال حاضر مشاغلی چون مسافرکشی و رانندگی آژانس، بیشترین میزان فارغ‌التحصیلان مرد در رشته‌های مختلف را پذیرا شده‌اند.

پروژه طلانی انعقاد قرارداد کاری با افراد، احساس ناخوشایند زیر دست بودن، ترود در مجموعه همکاران سطح پایین به لحاظ علمی و عدم درک و ارجح‌گذاری کارفرمایان به مدرک تحصیلی افراد، از اصلی‌ترین عوامل گرایش به مشاغل مورد اشاره بوده است.

یکی از علل مهم افزایش بیکاری در بین فارغ‌التحصیلان، متناسب نبودن رشته‌ها و آموزش‌های دانشگاهی با نیاز بازار کار است. انتزاعی بودن متون درسی دانشگاه‌ها و تطبیق نداشتن آن‌ها با واقعیت‌های اجتماعی علت مهم دیگری است که به بیکاری فارغ‌التحصیلان دامن می‌زند.

۷۴ درصد فارغ التحصیلان تخصص ندارند.

در جامعه ایران، تخصص در هر رشته تحصیلی حرف نخست را می‌زند. برای مثال کسی که فارغ التحصیل روزنامه‌نگاری است، اگر در خلال تحصیل در حرفه خیرنگاری یا روزنامه‌نگاری به کار مشغول شود، پس از فراغت از تحصیل به سرعت در شغل مرتبط پذیرفته خواهد شد.

به همین نسبت در سایر رشته‌ها، اگر آموزش مهارت ضمن تحصیل در بطن برنامه‌های درسی گنجانده شود، مشکل رویارویی با حجم انبوه فارغ التحصیلان بیکار در بازار، خود به خود تا حدی حل خواهد شد.

در همین مورد، محققان توصیه می‌کنند که دانشجویان به فعالیت‌های آموزشی، مشاوره‌ای، اطلاع‌رسانی، کارآموزی و پژوهشی در دانشگاه، اقدام نمایند تا پس از اتمام تحصیلات، در فرایند پیچیده و دشوار جستجوی شغل، زودتر به نتیجه برسند.

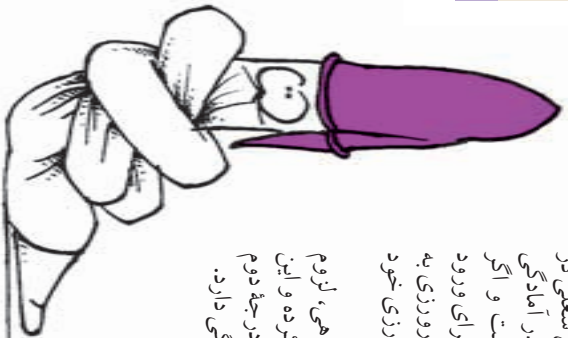
همچنین بسیاری از دانشجویان معتقدند از طریق کارورزی در دوران تحصیل می‌توان شانس پیدا کردن کار خوب را ایجاد کرد، چرا که کارورزی، به دانشجوی امکان می‌دهد تا داشته‌های ذهنی خود را به اجرا درآورد، مهارت‌های شفقی را یاد بگیرد، با همکارانش ارتباط موثر برقرار کند و شبکه‌سازی انجام دهد تا پس از فارغ التحصیلی از این شبکه، برای یافتن شغل استفاده کند.

این در حالی است که کارآموزی در سیستم آموزش عالی کشور ما، چندان از سوی دانشجویان جدی گرفته نمی‌شود و تبعاتش پس از فارغ التحصیلی، گریبان جامعه را می‌گیرد. به طوری که آمارهای رسمی نشان می‌دهد ۷۶ درصد فارغ التحصیلان دانشگاه‌ها فاقد مهارت و تخصص در رشته تحصیلی خود هستند و بر همین اساس پس از فراغت از تحصیل در مشاغل غیر مرتبط مشغول به کار می‌شوند.

قدر تائبه های دوره کارورزی را بدان!

بسیاری تصور می کنند تا وقتی که دانشجو هستند فقط باید به فکر درس خواندن باشند و بعد از فارغ التحصیلی به دنبال یافتن کار مناسب و مرتبط با رشته تحصیلی. در حالی که به اعتقاد بسیاری، همین دوران چهار ساله تحصیل بهترین فرصت است تا دانشجو یان، مطالب نظری خود را به عرصه عمل برسانند و تلاش کنند دانسته های خود را از حالت تئوریک خارج کنند. به اعتقاد کارشناسان، آشنایی دانشجو یان با ضرورت آمادگی شغلی در دوران دانشجویی و عدم اطلاع از نقش حیاتی کارورزی در آمادگی شغلی، از مسائلی است که مورد بی مهری قرار گرفته است و اگر دانشگاه این احساس نیاز را در دانشجو به وجود بیاورد که برای ورود به بازار کار باید آنچه را که به صورت تئوری آموخته، در کارورزی به صورت عملی اجرا کند، آن وقت وی قدر تائبه دوره کارورزی خود را خواهد دانست.

تربخ رو به افزایش بیکاری در بین دانش آموزان دانشگاهی، لزوم تجهیز این افراد را به طیف گسترده مهارت ها صد چندان کرده و این امر در درجه اول به خواست و اراده دانش آموزان و در درجه دوم به افزایش کیفیت و کمیت انواع دوره ها در دانشگاه ها بستگی دارد. از این منظر، باید گفت که آموزش نیروی کار کماکان حلقه مفقود نظام آموزشی، گذور محسوب شده و چنانچه متولیان، در برنامه های درازمدت به آن بپردازند، و دانشجویان هم از همان ابتدای ورود به دانشگاه، در فکر کارورزی متناسب با رشته تحصیلی شان باشند، قطعاً نرخ بیکاری کاهش خواهد یافت.



آخرین لیوان میچاله شده روی زمین را برمی دارم و می اندازم توی سطل. دوباره خم می شوم و زیر صندوقی ها را نگاه می کنم. ته کلاس زیر یکی از صندوقی ها که چسبیده به دیوار، پاکت آبیپوه افتاده. می روم که برش دارم. یک نفر در کلاس را باز می کند. دسته گش زودتر از خودش می آید تو. نفس نفس می زند: «افاقیه خانم محمدی اینجاست؟»

لبخند می زخم: «دو سه ساعت پیش تمام شده. من آخرین نفر بودم.»

و می رود. می نشیند روی صندوقی. یک آبیپوه می دهم دستش. گلهایم را از روی میز برمی دارم. فولدر پایان نامه ام را می گذارم توی کیفم. تابلوهایم را می چینم کنار دیوار. مقنعه ام را صاف می کنم و دوباره به زن لبخند می زخم و می روم بیرون.

از پله ها پایین می آیم و می پیچم توی حیاط دانشگاه و راه می افتم به طرف در.

- ببخشید خانم.

برمی گردم.

- بله؟

- ببخشید آموزش کجاست؟

نگاهش می کنم.

- آموزش کجا؟ کجاست؟

نگاهم می کند.

- یعنی چی؟ آموزش مگه چندناست؟

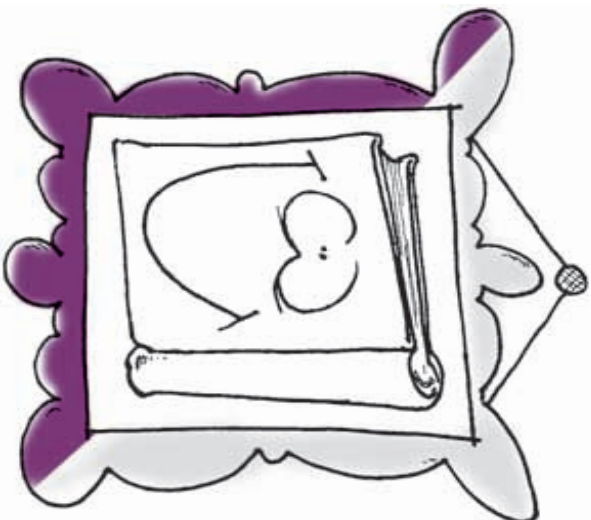
- برای هر رشته یکی.

نقاشی

نعیمه عرفانی

کارشناس فلسفه محض ورودی ۸۵

کارشناس ارشد فلسفه دین ورودی ۸۶



- می خندد.
- نقاشی: نقاشی قبول شدم.
 - ساختمان آموزش را نقاشی می دهم.
 - می رود.
 - فکر می کنم زودتر باید برگردم و کتابها هم را بردارم.

برای دانشجویی که شهر و دیار خود را به قصد تحصیل علم و دانش و تجربه ترک کرده و راهی شهری دیگر با امکانات متفاوت می‌شود، خوابگاه، خانه اول است و دانشگاه خانه دوم. شاید هم کسی اغلب اوقات خود را در محیط دانشگاه سپری کند و دنبال پیدا کردن روش‌هایی باشد که از اوقات فرازش به بهترین شکل ممکن استفاده کند. یکی از اساسی‌ترین تصمیماتی که فرد در ابتدای دوران دانشجویی باید به آن فکر کند و آن را جدی بگیرد، همین ساعت‌های خالی است که لابه‌لای زندگی روزمره و شرکت در کلاس‌های دانشگاهی وجود دارد.

این ساعت‌ها در طی شبانه روز فرصت کمی نیست و فرد در صورت داشتن برنامه و هدف مناسب، می‌تواند بسیاری از فعالیت‌های جدید را در همین زمان‌ها تجربه کند یا بسیاری از کارهای عقب مانده‌اش را انجام دهد.

هر چند خوابگاه، امکاناتی که فرد در منزل خود داشته است را به او نمی‌دهد، اما همین محدودیت گاهی می‌شود که او به عناوین مختلف، بیشتر از این محیط بهره‌مند شود؛ سازگاری با افرادی که از قوم و قبیله و فرهنگ‌های دیگرند و شناخت کسانی که تا دیروز کم‌ترین شناختی نسبت به آن‌ها نداشته‌است، آشنایی با آداب و رسوم نقاط مختلف کشور و برخورد با روحانی که گاهی برای او زنده و برای دوستان کنار دستی‌اش بیشتر شبیه یک شوخی است، نوعی درس زندگی است. اگر محیطی چون دانشگاه برای فرد فراهم نمی‌شود، باید سال‌ها از عمرش می‌گذشت تا می‌توانست ذره‌ای از این سازگاری را کسب کند.

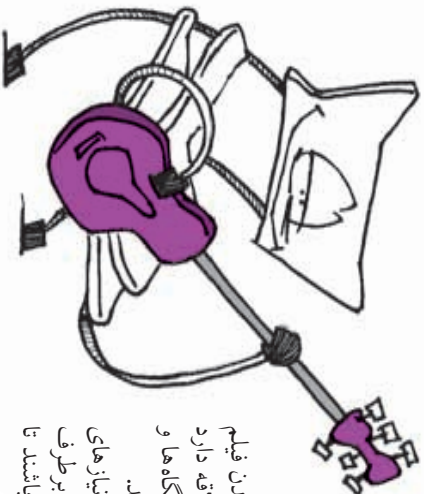
اوقات فراغت دانشجویی مسئله‌ای است که برای تک‌تک دانشجویان، دغدغه‌ای مهم محسوب می‌شود چرا که اگر برنامه‌ریزی درست و منطقی

دلتنگی‌های دانشجوی شماره ۷

فرناز مرادپور

کارشناس روزنامه‌نگاری ورودی ۸۲

کارشناس ارشد مطالعات رسانه ورودی ۸۷



و جود نداشته باشد، فرد به زودی دچار سردرگمی می‌شود و همین امر سبب می‌شود که نه تنها نتواند به نحو درستی زندگی کند، بلکه از هدف اصلی اش که تحصیل و پیشرفت است باز بماند.

پس گام اولی که فرد باید برای گذران اوقات فراغتش برادره، شناخت خود و شناخت حوزه علائق، نیازها و ضرورت هاست، این که فرد بباند به چه چیزی علاقه دارد و چه مسئله‌ای را نیاز زندگی اش می‌داند، این که باید از کجاها دیدن کند و چه کتاب‌هایی با چه موضوعاتی را باید در اولویت قرار دهد، همه، مسائلی است که فرد را به سمت انتخاب درست در مورد اوقات فراغت راهنمایی می‌کند.

حال پس از شناخت چنین فضا و شرایطی که در درون هر فرد وجود دارد، باید به دنبال بنگاه‌ها و اماکنی گشت که نیازهای ما را برطرف می‌سازد. نیازهای ورزشی، هنری و آموزشی و شهرهای مختلف و به خصوص کلان‌شهری مثل تهران، پایگاه‌های خوب و درست و به نسبت زیادی دارد. پیدا کردن چند تایی از آن‌ها به هیچ عنوان کار سختی نخواهد بود.

فرد در صورت علاقه به سینما و تئاتر خوب می‌داند که چه روزهایی و چه زمان‌هایی و کدام سالن‌ها برای دیدن فیلم وجود دارد و مناسب است. فردی که به ورزش علاقه دارد می‌تواند با اندکی تحقیق و جستجو، مناسب‌ترین باشگاه‌ها و بهترین مربی‌ها را برای ادامه فعالیت ورزشی اش پیدا کند.

گاهی هم نهادهایی در دانشگاه هستند که می‌توانند نیازهای تفریحی و رفاهی افراد را شاید در سطحی کوچک‌تر برطرف کنند. اینها نیز می‌توانند برای دانشجویان کمک رسان باشند تا

آن‌ها از موقعیت‌ها و ساعت‌های فراغتشان بهترین بهره را ببرند و هزینه کمتری را بابت امکانات مورد نیاز پرداخت نمایند.

نهادهایی چون بسیج دانشجویی، انجمن اسلامی، نهاد رهبری دانشگاه، جهاد دانشگاهی و انجمن‌های علمی، نهاد‌های معتبری هستند که در طی سال‌های اخیر اقدام به برگزاری فعالیت‌هایی چون اردوهای دانشجویی، کلاس‌های آموزشی، فرهنگی، ورزشی و تفریحی می‌نمایند. این نهادها گاهی مسابقاتی را نیز برگزار می‌نمایند و فرد با حضور در این مسابقات، هم می‌تواند از شور و اشتیاق موجود در آن فضاها بهره‌مند شود و هم قدرت، همت، خلاقیت و توانایی‌اش را بسنجد. اما عده‌ای از دانشجویان نیز از زمان‌های خالی لابه‌لای کلاس‌های دانشگاهی استفاده دیگری می‌کنند. آن‌ها برای گذران زندگی دانشجویی، به کار و حرفه‌ای مشغول می‌شوند که از طریق آن بتوانند تا حدی مخارج زندگی‌شان را تأمین کرده و در کنارش پس‌اندازی برای روز مبادا داشته باشند.

این دانشجویان، اغلب کارهایی را انتخاب می‌کنند که ارتباط درست و مشخصی با رشته تحصیلی‌شان ندارد و به همین دلیل پس از مدتی دچار خستگی و دل‌سردی می‌شوند و از این همه تضاد و تناقض و صرف انرژی زیاد برای کار و تحصیل خسته می‌شوند و خود را مجبور به انتخاب یکی از این دو می‌کنند، که معمولاً در این انتخاب شناس‌پیش‌کار و اشتغال است، چرا که از طریق اشتغال می‌توانند درآمدی داشته‌باشند و همین مسئله سبب می‌شود دانشجوی بودن به منزله شغل چندم دانشجویان تلقی شود. عده‌ای از دانشجویان نیز وجود دارند که هیچ هدفی را در دانشگاه جز داشتن دورانی پر از انرژی و نشاط و خوشگذرانی نمی‌شناسند. این دانشجویان اغلب در کلاس‌ها غیبت دارند،



مشروط می‌شوند و ترمی نیست که پشت در اتاق آموزش منتظر حذف درسی نباشند. معمولاً درگیری‌های ذهنی بسیاری نیز به سرانشان می‌آید. برخی از دوستی‌هایی که در سال‌ها و ماه‌های ابتدایی در دانشگاه و در میان دختران و پسران پدید می‌آید، ناشی از همین مسئله به ظاهر بی‌اهمیت است، چرا که افراد پس از گذران ۱۲ سال تحصیلی در محیط‌های جداگانه، حال یا به فضایی متفاوت می‌گذارند که شرایط جدیدی برایشان به وجود می‌آورد. اما اگر فرد برنامه‌ای منظم و درست برای زندگی تحصیلی و شخصی‌اش داشته باشد، می‌تواند در هر شرایطی بهترین تصمیم را بگیرد و از همه چیز برای پیشرفت خود استفاده کند.

محیط خوابگاه محیطی است که فرد، اکثر شب‌ها و ایام تعطیل را در آن سپری می‌کند. مدیریت زمان و برنامه‌ریزی صحیح، این امکان را به افراد می‌دهد تا بتوانند با کمترین درگیری، به امور روزمره‌شان نیز داندند. این مسائل به خصوص در ایام امتحانات نمود بیشتری پیدا می‌کند. تفاوت در نحوه مطالعه هم اتاقی‌ها، مشکلاتی را به وجود می‌آورد. مثلاً فرض کنید شب امتحان، یکی درس را با صدای بلند می‌خواند چون فقط در این حالت است که می‌تواند آن را به حافظه‌اش بسپارد، همین کار باعث می‌شود تمرکز دیگران مختل شود و یک بحث حساسی راه بیفتد. البته همه اینها بعدها خاطره خواهند شد!

اوقات فراغت در دوران دانشگاه، اهمیت زیادی دارد. به نظر می‌آید که آینده‌فرد تا حدودی به فعالیت‌های جانبی این دوران بستگی دارد. این که چه می‌آموزد، چه هنری کسب می‌کند، به کدام سطح علمی می‌رسد یا به چه میزان پس انداز می‌کند، فاکتورهای مفید و سازنده‌ای هستند که در آینده می‌توانند کمک بسیاری به او بکنند.

علاوه بر اینها، خلاقیت مسئله‌ای است که یاری رسان دانشجو در این دوران است. فرد می‌تواند با نیروی اندیشه و قدرت اعتماد به نفس و همچنین شناختی که از خودش دارد، طوری شرایط اطرافش را اولویت‌بندی کند که با صرف انرژی کمتری، بیشترین بهره را ببرد و زمان کمتری را از دست بدهد. شما هم امتحان کنید!

فعالیت های فوق برنامه از اتفاقات عجیب روزگارند. به خصوص اگر در دانشگاه و در دوران دانشجویی باشند.

مثل فعالیت های فوق برنامه، مثل آن بستنی ای است که در راه برگشت از نانوائی با اضافه پول نان که به تو داده اند، برای خودت می خری. آخ که چقدر بستنی با نان بربری داغ خور شمره می شو! (این را جدا کنید از حساب نان بربری و نوشابه) کم کم این بستنی می شود تفریح نان خریدن برای تو. هر روز به امید آن، صف گرم و طولانی نانوائی را تحمل می کنی. به تدریج ارزشش برای تو بیشتر می شود. از ترس آنکه بستنی را از دست بدهی، اول بستنی می خوری و بعد به نانوائی می روی. حتی اگر به قیمت آن تمام شود که پول کم بیآوری و یک نان کمتر بخوری، یک روز هم می رسد که فقط یک بستنی می خوری و به خانه برمی گردی. به پهنای آنکه نانوائی (که تو حتی تا نزدیکش هم نرفته ای) خیلی شلوغ بود.

اگر بگیریم فعالیت های دانشجویی مانند خوره به جان آدم می افتند، اما به جرات می گویم که این فعالیت ها در دوران دانشجویی به مثابه مصرف مواد مخدر می مانند. یعنی پس از آنکه انسان، آلوده این کار شد، دیگر راه گزینی ندارد. اگر بیشتر گرفتارش نشود، نمی تواند فعالیت خود را کمتر نماید. البته کسی که آلوده مواد مخدر نشده، هرگز بی به لذت یک معناد در هنگام مصرف نخواهد برد!

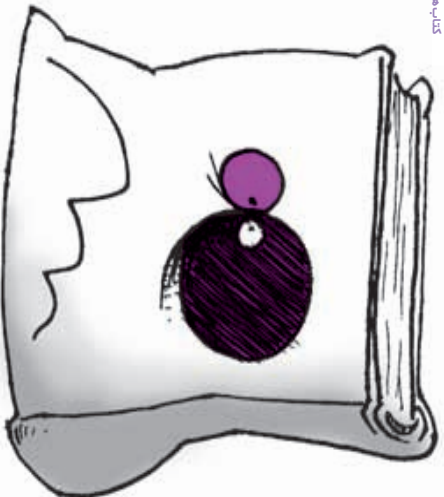
فعالیت های فوق برنامه دوران دانشجویی چند دسته اند؛

۱. فعالیت های فوق برنامه آموزشی:

فعالیت های فوق برنامه آموزشی به فعالیت هایی گفته می شود که به طور تخصصی به آموزش یک مهارت یا شیطنت می پردازند و به موارد دیگر

بستنی با نان بربری

سید عباس اشرف واقفی
کارشناس مهندسی کشاورزی
ورودی ۸۱



اهمیتی نمی دهند. همچنین در آن‌ها به نتیجه فعالیت انجام گرفته نیز توجهی نمی شود. این فعالیت‌ها از جمله بی خطرترین و مورد حمایت‌ترین فعالیت‌های فوق برنامه به حساب می آیند. آموزش موسیقی، شعر، خوشنویسی، شنا، بدنسازی، فوتبال، والیبال، کشتی، ژیمناستیک، آروبیک، خراطی، گل‌دوزی، کوبلن و دوخت لباس عروس، اغلب فعالیت‌هایی هستند که در درجه اول اهمیت و علاقه برای دانشجویان قرار دارند، اما به دلیل شرایط زمانی و مکانی خاص و همچنین سونامی ککوز، دستشان از آن‌ها کوتاه مانده است.

۲. فعالیت‌های فوق برنامه فرهنگی:

این دسته فعالیت‌ها آن‌هایی هستند که از لحاظ تاثیرگذاری، در میان دسته‌های دیگر بی نظیرند. یعنی با یک حرکت، خیل عظیمی از دانشجویان درگیر می شوند. همچنین در این فعالیت‌ها دانشجویان، موارد مختلفی را آموزش می بینند. برای مثال در برگزاری یک مراسم جشن، هماهنگی سالن و غذا و پیش‌بینی اینها، خالی‌بندی، به‌جیب زدن و غیره را به طور هم‌زمان فرا می گیرند. این دسته، از جمله پرطرفدارترین فعالیت‌های فوق برنامه به حساب می آیند. از جمله این فعالیت‌ها می‌توان به شب شعر، شب شمع، شب دور هم

مراسم‌های مناسبتی، رفاقتی، مسابقات ورزشی و فرهنگی، برنامه‌های سرگرم‌کننده، دلگداز و ادا و اطوار، اشاره کرد. این‌گونه فعالیت‌ها اگر با برنامه‌ریزی و کنترل و مدیریت صحیح برگزار شوند، نه تنها پیامدهای منفی نخواهند داشت بلکه بیشترین و موثرترین تبلیغ برای افراد یا گروه برگزارکننده خواهند بود.

۳. فعالیت‌های فوق برنامه سیاسی:

این فعالیتها معمولاً نتیجه محور هستند. آشوب، بلوا، شعار سرودن و فریاد زدن، شی‌شی شیشه شکست، از جمله موارد آغاز فعالیت‌های سیاسی حساب می‌شوند. این گروه شامل فعالیت‌هایی می‌باشند که اغلب اوقات عاقبت خوشی به همراه نخواهند داشت. از این گروه می‌توان به این موارد اشاره کرد: چاپ اعلامیه و نشریه، توزیع اعلامیه و نشریه، جمع‌آوری اعلامیه و نشریه، بانود کردن اعلامیه و نشریه، برگزاری آزاد، برگزاری تریبون مخفی، سخنرانی‌های جنجالی، پرسش و پاسخ‌های جنجالی‌تر، اعتراض، تحصن، توست، تخریب، تعقیب، تعلیق، کمیته انضباطی، جای‌گرم، آب‌خنک، به ارواح خاک‌آقام من نبودم، به جان عزیزم غلط کردم، من خرگوش خاکستری هستم و...

اما فعالیت‌های فوق برنامه از نوع نگاه دانشجویان و موضع آنان نیز قابل دسته‌بندی هستند. از این منظر می‌توان به دسته‌بندی زیر رسید:

۱. فعالیت‌های جو‌ششی:

این نوع فعالیت‌های ان‌هایی هستند که به‌طور ناگهانی و بر اساس غلبان درونی شکل می‌گیرند. تمام فعالیت‌های فوق برنامه می‌توانند در این دسته قرار بگیرند. در این حالت

دانشجوی بر اساس یک نمای درونی به سوری فعالیت خوانده می‌شود و انجام فعالیت‌های فوق برنامه در راستای کشف و شهود این منبع صداست. صدمه دانشجویان این دسته پس از ادراک و شهود، منبع اصلی این صدا را کمیته انضباطی می‌بایند و آنجا معارف را بدون واسطه دریافت می‌کنند!

۲. فعالیت‌های خیرشلی:

این فعالیت‌ها را به دلیل این که پنهانی بدون اطلاع انجام می‌شوند، خیرشلی می‌نامند. هرگونه فعالیت بدون اطلاع و بدون هماهنگی در زمره این دسته قرار می‌گیرد. عمدتاً فعالیت‌های فوق برنامه سیاسی شامل این نام گذاری می‌شوند. البته هنگام ارائه توضیحات به کمیته انضباطی یا ... مشخص خواهد شد که چند درصد این فعالیت‌ها خیرشلی و پنهانی بوده است.

۳. فعالیت‌های جهشی:

در اینجا، فعالیت‌ها ناگهان یک فعال دانشجویی به یک رتبه بالاتری می‌جهد. پرش از یک کانون دانشجویی به یک مقام اداری یا دولتی یا یک مشاور مقام دولتی یا اداری نتیجه این فعالیت‌هاست. در این دسته دانشجو جهت ارتباط با مسئولین و مردودا دست به تلاش و فعالیت می‌زند. تا امروز که این مطلب نگاشته می‌شود جهش‌های بزرگی در این مسیر صورت گرفته که قابل تصور نبوده است. لذا مناسب می‌دانم که سقف پرش را در این دسته مشخص نکنم. بسته به توانایی افراد و بال و پر دریافتی سقف پرش مشخص خواهد شد.

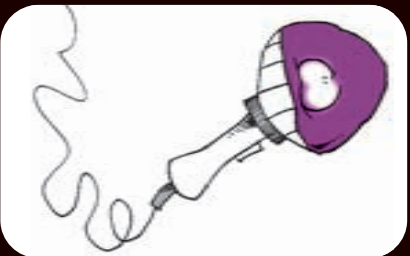
از دیگر این فعالیت‌ها می‌توان به فعالیت‌های ریزشلی، پیشکشی، گردشی، ترکشی و... اشاره کرد که به دلیل محدودیت‌های چاپ از توضیح آن‌ها صرف نظر می‌کنم.

یک قاچ کتاب!

نگار مهدیار

کارشناس کامپیوتر (نرم افزار)

ورودی ۸۰



دیگر، روزهای زوج که به دنبال این کتابخانه و روزهای فرد که دنبال آن کتابخانه دویده‌اید، تمام شده‌است. به خصوص دم‌دمای کنگور که فرائد خاتمه کتابخانه‌ها پر بود از جمعیت! حتماً همه شما روزی را داشته‌اید که برای پیدا کردن یک کتاب، این در و آن در زده‌اید و از این کتابخانه به آن کتابخانه رفته‌اید. اما حالا که دانشجو شده‌اید، حالا که عضوی از قشر مرموز و تأثیرگذار جامعه محسوب می‌شوید و حالا که بیشتر از هر زمانی سرتان باید در انواع و اقسام کتاب‌ها و مقاله‌ها باشد، فقط کافی است عکس و مدارک تحصیلی خود را بردارید و خود را به اتوبان حقانی برسانید. جایی که ساختمانی بزرگ با نمای آجری در انتظار شماست؛ کتابخانه ملی.

اگر می‌خواهید با سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران بیشتر آشنا شوید، حتماً گفتگوی زیر را بخوانید. گفت‌وگو با «حامد یاری» مدیر روابط عمومی سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران.

جناب یاری، لطفاً ابتدا سازمان را در چند خط تعریف کنید.

سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران، مؤسسه‌ای آموزشی، پژوهشی، علمی و خدماتی است که اساسنامه آن به تصویب مجلس شورای اسلامی رسیده است و ریاست عالی آن به عهده رئیس جمهور است.

این سازمان از چه سالی و در چه شرایطی تأسیس شده است؟

کتابخانه ملی به شکل رسمی در سال ۱۳۱۶ تأسیس شد. در سال ۱۳۵۸ مرکز خدمات کتابداری و در سال ۱۳۷۸ سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی در کتابخانه ملی ادغام شدند و سرانجام در سال ۱۳۸۱ با تصویب شورای عالی اداری، کتابخانه ملی و سازمان اسناد ملی با هم ادغام شدند و سازمان فعلی شکل گرفت. اکنون این سازمان در دو ساختمان مستقل «کتابخانه ملی ایران» و «گنجینه اسناد ملی ایران» فعالیت دارد.

هدف از تشکیل چنین سازمانی چه بود است؟

گردآوری، حفاظت، سازماندهی و اشاعه اطلاعات مربوط به آثار مکتوب (چاپی و خطی) و غیر مکتوب، در زمینه ایران شناسی و اسلام شناسی، آثار علمی، فرهنگی و فنی کشورهای دیگر، پژوهش و برنامه‌ریزی علمی کتابداری و اطلاع‌رسانی، شرکت در تحقیقات و فعالیت‌های بین‌المللی و اخذ تصمیمات لازم برای صحت، سهولت و سرعت امر تحقیق و مطالعه، در همه زمینه‌ها به منظور اعتلای فرهنگ ملی و انجام دادن تحقیقات، از مهم‌ترین اهداف تشکیل سازمان است.

چه فعالیت‌هایی در سازمان انجام می‌شود؟

از جامع‌ترین فعالیت‌هایی که در ساختمان کتابخانه ملی انجام می‌شود، می‌توان فرام‌آوری منابع، فعالیت‌های پژوهشی، تدوین استانداردها و اطلاع‌رسانی را نام برد.

به طور حتم آنچه کتابخانه ملی را در نگاه اول می‌نظیر جلوه می‌دهد، جامع بودن آن از نظر تنوع کتاب‌های موجود است. این کار مهم و سخت چطور انجام می‌شود؟

در سازمان، روش‌های مختلفی برای فراهم کردن منابع و کتاب‌ها به کار برده می‌شود. از مهم‌ترین آن‌ها «اسپاری» است. یعنی تمام مؤسسات انتشاراتی، نشریات ادواری و تولیدکنندگان منابع دیواری و شنیداری، بر طبق قانون موظف به ارسال دو نسخه از محصولات خود (مانند کتاب، نشریه، برشور، کاتالوگ، لوح فشرده (CD)، پوستر، نقشه، نوار کاست، نوار ویدئویی و اسلاید) به کتابخانه ملی هستند. همچنین کتابخانه ملی از طریق ثبت سفارش نسبت به خریداری آثار منتشر شده راجع به ایران، زبان فارسی و پژوهش‌های اسلام‌شناسی (به ویژه شیعه‌شناسی) به زبان‌های مختلف در سایر کشورها اقدام می‌کند. بخشی از کتاب‌ها مجموعه‌هایی الهامی از جانب بزرگان، اهل علم، نویسندگان و سایر اشرار جامعه هستند و برخی از نیازهای کتابخانه نیز از طریق مبارزه با سایر کتابخانه‌ها و مراکز فرهنگی داخل و خارج کشور تأمین می‌شود.

شما در سمت مدیر روابط عمومی چنین سازمان پر اهمیت و فعالی، کمی درباره نحوه اطلاع رسانی در این سازمان توضیح دهید. خیلی از افراد جامعه از وجود چنین مرکزی و از نوع خدماتی که سازمان ارائه می دهد، بی خبرند. از چه طریقی می توان با سازمان ارتباط برقرار کرد و از خدمات آن بهره مند شد؟

علاوه بر خدماتی که به صورت حضوری به اعضا و مراجعان ارائه می شود، از طریق سایت سازمان اسناد و کتابخانه ملی و بانک های اطلاعاتی کتاب شناسی و نمایه ملی، روی لوح فشرده ای که در اختیار محققان و کتابخانه ها قرار گرفته و از راه تلفن، خدمات اطلاع رسانی را عرضه می گرد.

چه افرادی پاسخگوی تلفن ها هستند؟

کتابداران مشاور آماده پاسخگویی به سؤالات و نیازهای اطلاعاتی محققانی هستند که از طریق تلفن سؤالات خود را مطرح می کنند.

در حیطه فعالیت های سازمان، تدوین اسناد رده ها به چه معنایی است و چگونه انجام می شود؟

کتابخانه ملی مطابق با اساسنامه خود، وظیفه تدوین اسناد رده ها و دستورالعمل های رایج در حوزه کتابداری و اطلاع رسانی را بر عهده دارد. مثل اسناد رده های کتابخانه های دانشگاهی، تخصصی، نایب یان، تدوین کتابشناسی ها و فهرست ها، انتشار فهرست مستند اسامی مشاهیر و مؤلفان.

چه کسانی می توانند از خدمات سازمان بهره مند شوند؟

سازمان برای محققان و اهالی علم و فرهنگ زمینه استفاده از خدمات را فراهم کرده است، اما به طور کلی اشخاص دارای مدرک ترم هفتم به بعد کارشناسی، نام آوران ملی، اهالی قلم، خبرنگاران و دارندگان مدارک حوزوی می توانند در کتابخانه ملی عضو شوند.

کتابخانه ملی در حال حاضر چند عضو دارد؟

کتابخانه در حال حاضر نزدیک به ۴۰ هزار عضو دارد که از خدمات سازمان بهره مند می شوند.

آیا این خدمات فقط در تهران است و کتابخانه در استان‌های دیگر شمیهای ندارد؟ ساختمان اصلی و تمام خدمات در تهران است، اما سازمان در استان‌های آذربایجان شرقی، اصفهان، سیستان و بلوچستان، فارس، کرمان، همدان و یزد نمایندگی دارد.

ارکان اصلی کتابخانه از چه کسانی تشکیل شده است؟

ارکان اصلی را هیئت امناهای کتابخانه و رئیس آن تشکیل می‌دهند که ریاست جمهوری اسلامی ایران، وزیر آموزش عالی، وزیر آموزش و پرورش، وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی، رئیس کتابخانه ملی و دو نفر از صاحب‌نظران در امر کتاب و کتابداری، یک نفر به پیشنهاد وزیر فرهنگ و آموزش عالی و یک نفر به پیشنهاد وزیر ارشاد اسلامی، اعضای هیئت امنا را تشکیل می‌دهند.

مخزن کتابخانه ملی چه ویژگی‌هایی دارد؟

علاوه بر مخزن اصلی که گنجایش چند میلیون جلد کتاب را دارد، در کنار هر یک از تالارهای مطالعه، مخازن علوم انسانی، علوم و فنون، نشریات، مواد غیر کتابی و ایران‌شناسی تعیین شده است. همچنین کتاب‌های خطی حاوی معارف بزرگان در موضوعات مختلف، کتاب‌های چاپ سنگی، اسناد خطی و تابلوها شامل قطعات خوشنویسی هنرمندان و استادان بزرگ نیز از جمله مجموعه‌هایی است که در مخزن کتابخانه ملی نگهداری می‌شود.

آیا کتابخانه ملی در زمینه احیاء و باز نشر مکتوبات قدیمی هم فعالیتی انجام می‌دهد؟

بله! در زمینه کتاب و نشریات، به باز نشر آثار آثاری که در حال از بین رفتن هستند می‌پردازیم. مثلاً از ابتدای سال ۱۳۷۰ اقدام به تجدید چاپ پاره‌ای از نشریات قدیمی و نایاب دوره قاجار مانند روزنامه‌های وقایع اتفاقیه، دولت علیه ایران، ایران و ایران سلطانی، انجمن تبریز، اختر، حبل المتین، حکمت، ثریا، شگوفه و دانش و تربیت نمودیم که اکنون روانه بازار شده است.

آیا تا به حال خواهر و برادر کوچک‌ترتان را به انجام دادن یک نوزوزی تشویق کرده‌اید؟ آیا اصلاً شما یک نوزوزی را دوست دارید؟ یا بهتر است بگویم دوست داشته‌ید؟

آیا تا به حال کاردستی ساخته‌اید؟ چندتا کاردستی ساخته‌اید که به علت زیبایی یا خاطره‌انگیز بودنشان یا به خاطر گرفتن جایزه هنوز آن‌ها را نگه داشته‌اید یا خاطرات خوب آن‌ها را همیشه در ذهن دارید؟

راهنمایی بودم که یک کار عملی جالب درست کردم. یک تخته چوبی و چندتا کلید و پریز. یک پل و دوپل و چند تا لامپ. این کار عملی که برای درس حرفه‌وفن تهیه شده بود، باعث شد اتفاق جالبی بیفتد. موقع تحویل کار، به معلمم گفتم: «آقای معلم، سیم‌کشی دوپل کار من غلط بسته شده، لطفاً یک نگاه کنید.» معلم با اعتماد به نفس چند تا سیم را جابه‌جا کرد و همین‌طور که تخته‌نوی دستش بود، گفت: «حالا بزن توی برق!» همین‌که زدم توی برق، یکی از لامپ‌ها منفجر شد و تمام کلاس از خنده ترکید. اگر چه این کار عملی، یاداش یا تعریف و تمجید خاصی نداشت -البته غیر از له شدن گوشم توی دست معلم- ولی این خنده‌دسته جمعی یکی از بهترین خاطرات عمم شد.

در دانشگاه، جای کار عملی و روزنامه‌دیواری را کار آزمایشگاهی، پروژه علمی یا مقاله (بنا به رشته شما) می‌گیرد.

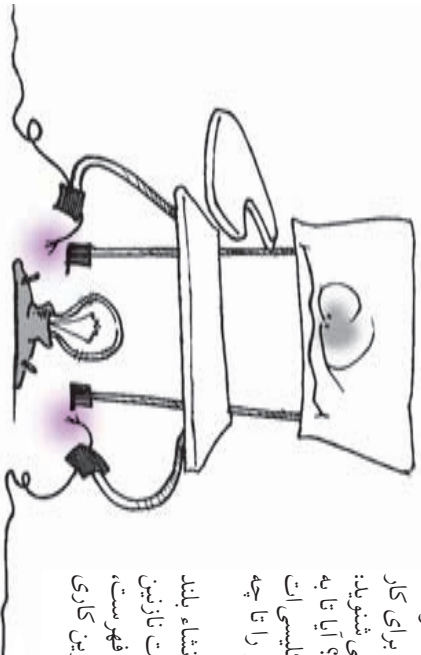
بزرگ‌ترین، خنده‌دارترین و از قضا گریه‌دارترین کاردستی شما پایان‌نامه شماست که خیلی‌ها را به استفاده از تکلیک‌مدرن Paste-copy وادار می‌کند. البته برای بعضی آدم‌های باهوش، پایان‌نامه حکم اولین کتاب تألیفی‌شان را دارد. شاید عجیب باشد ولی من کسی را می‌شناسم که پایان‌نامه کتاب شده‌اش تاکنون به چاپ نرسیده است!

مشق شب دانشجویی

اسماعیل فراهانی
کارشناس برنامه‌ریزی اجتماعی
رودی ۸۴

در دانشگاه، به ویژه در رشته‌های نظری باید هر ترتم، دو یا چند تحقیق و مقاله آماده کرد. اگر تحقیقات و پژوهش‌های خود را از همان روز اول درست و حسابی انجام بدهید، در پایان چهار سال یک دانشگاه تحقیقاتی خواهد داشت. این دانشگاه تحقیقاتی بسته به تلاش و کوشش شما متنوع و جذاب خواهد شد. یعنی هر چه کوشا تر باشید، نمایشگاهتان کامل تر خواهد شد. این نمایشگاه در واقع توانایی علمی شماست که سیر مشخصی را طی کرده‌است. ممکن است شما هیچ یک از کارهایتان را نگه نداشته باشید و حتی به یاد نیایید یا شاید دیپلمه به دانشگاه ببینید و سیکمه فارغ‌التحصیل شوید! همین طور ممکن است در طی چهار سال، تمام آثار مهم رشته خودتان در سطح کارشناسی را خوانده باشید و به اندازه یک دانشجوی فوق لیسانس چیز بلد باشید. این به خود شما مربوط است و البته به کاری که دوست دارید در آینده انجام دهید. چرا؟ چون برای کار به هر جا که سر بزنید، این سوال را می‌شنوید: «تا به حال چه کارهایی انجام داده‌ای؟ آیا تا به حال مقاله‌ای منتشر کرده‌ای؟ زبان انگلیسی‌ات در چه سطحی است؟ کار با کامپیوتر را تا چه سطحی بلدی؟»

اولین کار من در دانشگاه شبیه یک انشاء بلند بود. یک انشاء بلند که با اندازه ۲۰ فونت نازنین تایپ شده بود و هیچ گونه فصل بندی فهرست، منابع و ماخذ نداشت! ولی انصافاً آخرین کاری که انجام دادم طوری بود که رقیام از شدت تعجب فکشان افتاد!



کاری با این ابعاد:

- ۱۰۰ صفحه متن اصلی.
- ۲۸ جدول استخراج شده از گزارش های مراکز کشوری.
- ۱۵ نقشه کار شده.

۱۰ نمودار در بخش جمع بندی.

- استفاده از ۵ تکنیک اندازه گیری و سنجش متفاوت.

۲- پرسش نامه طراحی شده در گروه به علاوه پرسش نامه های پر شده.

- حدود ۳۰ عدد مکاتبه با نهادها و ارگان های مختلف دولتی و خصوصی.

- CD پیوست شامل ۵۰ عکس ماهواره ای و عکس های اختصاصی که در گروه تهیه شد.

- استفاده از حدود ۵۰ منبع شامل تعدادی کتاب، مقاله، پایان نامه، نشریه، سایت و مصاحبه، گرچه اینها چیز مهمی نیست. اما اگر بعد از چهار سال دانشجویی اینها را یاد نگرفته باشید دانشجو نبوده اید!

بنابراین اگر می خواهید از ابتدا، یک کار پژوهشی یا یک مقاله خوب انجام دهید باید نکات زیر را مورد توجه قرار دهید:

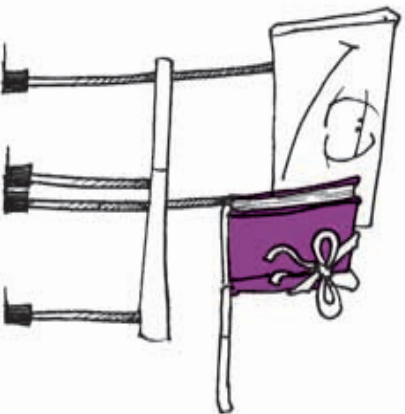
۱. کار باید دارای یک برنامه زمان بندی شده شامل شرح کار، مراحل کار، زمان بندی کار، شرح وظایف هرکس (در مورد کارهای گروهی) باشد.
 ۲. کار گروهی بازده بسیار خوبی دارد به شرطی که در انتخاب همکاران دقت کنید. (معمولا گروه هایی که از تعدادی جنابم و آقا تشکیل شده باشند، با مشکلات خاصی مواجه می شود. ولی بعد می دانم قبل از این که خودتان تجربه کنید، این توصیه را جدی بگیرید!)
 ۳. در انتخاب موضوع دقت کنید. موضوع انتخابی باید حداقل دارای یکی از ویژگی های زیر باشد:
- موضوع روز باشد.
 - یک موضوع کلیدی در رشته شما باشد.

- یا در آن رشته زیاد کار شده باشد (برای افراد تنبل) یا خیلی کم کار شده باشد. (برای علاقه‌مندان به پژوهش)
- ۴. برای انجام دادن کار باید راجع به موضوع اصلی یعنی موضوع مورد تحقیق، مطالعه کنید. بنابراین باید:
 - الف) یک مأخذشناسی نسبتاً آبر و مند انجام دهید. یعنی بسته به سطح کار از تمام کتاب‌های کتابخانه دانشگاه در آن زمینه گرفته تا تمام کتاب‌ها، مقاله‌ها، پایان‌نامه‌ها، نشریه‌ها و سایت‌های موجود در کشور را لیست کنید.
 - ب) بنا به میزان فرصتی که دارید از میان منابع یافت‌شده، تعدادی را انتخاب کنید و در حین مطالعه، اقدام به فیش برداری کنید. بزرگی می‌گوید: «اگر برای خواندن چهار کتاب فرصت دارید، حتی اگر زمان مطالعه یک کتاب را صرف انتخاب عاقلانه و بهینه سه کتاب دیگر بکنید، ضرر نخواهد کرد.»
 - ج) برای انتخاب کتاب، نکات زیر را مورد توجه قرار دهید:
 - حتی‌المقدور کتاب مربوط به سال‌های دهه ۷۰ و به بعد باشد.
 - کتاب‌های کلاسیک و پایه در هر رشته در اولویت قرار دارد.
 - اگر کتاب ترجمه است حتماً درباره مترجم اطلاعاتی کسب کنید چون هر ترجمه‌ای ارزش خواندن ندارد.
 - کتاب‌های ویرایش دوم و به بالا و دارای چاپ‌های متعدد احتمالاً از کیفیت بهتری برخوردارند.
 - برای هر رشته تحصیلی تعدادی انتشارات خوب و معتبر وجود دارد که حتماً باید شناسایی‌شان کنید.
 - اگر موضوع تحقیق، نظری و در حوزه اندیشه است، حتماً به کتاب‌های انتقادی در آن زمینه هم سری بزنید. کتاب‌های انتقادی و غالباً بیست مدرن حکم همان لایمی را دارند که ممکن است در دستان استاد شما منقحر شود!

- حتماً فیش برداری کنید. یعنی عبارت یا نکته مهم یک اثر را در یک برگه کوچک که دارای اجزای زیر باشد، بنویسید: موضوع اصلی، موضوع فرعی، نام و نام خانوادگی نویسنده و مترجم، نام کتاب، صفحه مورد نظر، نام انتشارات و سال نشر، شماره چاپ.
- ۵. بعد از پایان مطالعات و از طریق فیش های تهیه شده، شما می توانید بخش اول کار را تمام شده ببانید.
- ۶. کسب اطلاعات و ارقام به روز و انتخاب روش پژوهش در صورت وجود چنین بخشی - و اجرای آن، مرحله دوم است و بیشتر در کارهای تخصصی و از طریق مشورت با استادان و دانشجویان سال بالایی به دست می آید.
- ۷. بخش سوم مرحله جمع بندی و نتیجه گیری است. در این بخش، نظرهای شخصی شما قابل طرح است. بنابراین قسمت تحلیلی تحقیق اینجا است.
- ۸. هر تحقیق دارای تعدادی فصول است و هر فصل شامل چندین تیتر یا عنوان.
- ۹. هر فصل دارای قسمتی به نام پی نوشت یا پانویست است که می تواند در زیر هر صفحه یا در پایان فصل بیاید.
- ۱۰. روش ارجاع دادن در کتابنامه به شرح زیر است:

نام خانوادگی نویسنده، نام نویسنده، نام مترجم، محل نشر، ناشر، نوبت چاپ، سال نشر
مثال: داورى ارکانى، رضا، ما و راه دشوار تجدد، تهران: نشر ساقی، (چاپ اول معمولاً ذکر نمی شود)، ۱۳۸۳
- ۱۱. روش ارجاع در پانویست به شرح زیر است:

نام خانوادگی نویسنده، نام نویسنده، نام کتاب، سال نشر. صفحه مورد ارجاع،
مثال: داورى ارکانى، رضا، ما و راه دشوار تجدد، ۱۳۸۳، ص ۲۰.
در نهایت یک تحقیق خوب دارای مشخصات ذیل است:
- طرح روی جلد (شامل نام و نام خانوادگی پژوهشگر و استاد راهنما، سال و ترم جاری،

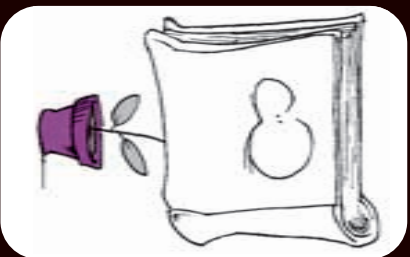


عنوان طرح و گاهی نام دانشگاه و دانشکده و گروه مربوط به رشته (چکیده (شامل کلیات پژوهش در حد ۱۲ تا ۱۵ سطر)
 • تقدیم (که با توجه به کیفیت کارتان باید گاهی از آن صرف نظر کنید!)
 • پیشگفتار (که می‌تواند شامل درد و دل‌هایتان برای استاد باشد!)
 • فهرست (که در آخرین مرحله باید صفحه‌گذاری شود).
 • مقدمه

• بیان مسئله (طرح مسئله)
 • بررسی ادبیات موضوع (شامل ادبیات مباحث نظری و سابقه پژوهش تجربی)
 • چهارچوب نظری
 • بیان فرضیه یا فرضیه‌ها
 • تعریف مفاهیم و متغیرها
 • روش‌شناسی پژوهش (روش اجرای پژوهش مثلاً مشاهده یا آزمایش)
 • یافته‌های پژوهش (شامل یافته‌های توصیفی و تحلیلی)
 • نتیجه‌نهایی (جمع‌بندی و نتیجه‌گیری)
 • پیشنهادها/ احتمالی برای اصلاح وضع موجود
 • مشکلات پژوهشی (برای کمک به کسانی که پس از شما در این زمینه کار خواهند کرد).
 • منابع و مآخذ
 • ماخذشناسی
 • پیوست‌ها (ملحقات و ضمائم)
 • امیدوارم در کارهای پژوهشی‌تان موفق باشید.

میلاد حاتم
کارشناس فناوری اطلاعات (IT)
رودی ۸۱

استاد عزیز ما



استاد عزیز ما که اکنون ۳۶ سال از عضویتشان در هیئت علمی دانشگاه می‌گذرد، فرمودند: «علت رشد سریع دانشگاه در زمان تاسیس، وجود استادان جوان و تحصیل کرده در آن زمان بوده است.»

استاد عزیز ما فرمودند: «اگر مهندسين دانشگاه ما، مفهوم و روش استفاده از چهار عمل اصلی را خوب فهمیده بودند، نصف مشکلات مملکت و شاید همه‌اش حل می‌شد!»

استاد عزیز ما فرمودند: «هر کس n هفته تمرینهایش را دیر تحویل دهد، n نمره ترمین را می‌گیرد، ولی توجه کنید که اگر کسی به موقع بیاید، نمره‌اش بی‌نهایت نمی‌شود!»

استاد عزیز ما فرمودند: «وقتی در جوانی عاشق یکی شدید، این قدر بزبازی درنیارید. بروید ازدواج کنید.»

استاد عزیز ما فرمودند: «امن وقتی هم سن و سال شما بودم به اندازه تعداد موهای سرم مسئله حل کردم.» البته ما بیشتر از این که به صحبت‌های ایشان گوش کنیم، داشتیم به انعکاس نور مهتابی روی سرشان نگاه می‌کردیم.

استاد عزیز ما به دانشجویی که خیلی دیرتر از بقیه سر کلاس آمده بود ولی انتباهش را گرفته بود، فرمودند: «آقای فالانی، معلوم می‌کند که خوب خوابیده، غلط‌های ما رو که نخوابیدیم می‌گیره.»

استاد عزیز ما در نقد آثار فردوسی فرمودند: «مثل این که ته‌مینه، همسر رستم نبوده.» و سپس در تأیید حرقشان اضافه کردند: «امن هم جای ته‌مینه بودم همسر غولی مثل رستم نمی‌شدم.»

استاد عزیز ما پس از این که معلوم شد سؤال دختر خانم دانشجویی ناشی از عدم توجه کافی به صورت مسئله بوده، فرمودند: «پدر عشق بسوز!»

استاد عزیز ما که ما را در حال رفتن به کلاس دیدند، فرمودند: «هن نیمام. شمام نمی خواد برید!» استاد عزیز ما وقتی سر و صدای چند نفر از بچه‌ها را از جلوی در کلاس شنیدند، فرمودند: «اینها انرژی‌های زیادی نسل جوان است که باید با کوئیز و تمرین آن‌ها را مهار کرد.» استاد عزیز ما که از قضای روزگار همان پدر عزیز ما نیز هستند، فرمودند: «برو بگير بخواب! صبح سر کلاس رات نیمدم‌ها!»

استاد عزیز ما بعد از این که جواب تلفن همراه خود را برای بار دوم دادند، فرمودند: «او تا تلفن رو حتماً جواب بده، یکی تلفن عیالتون رو و یکی کسی رو که قراره بهتون پیرل بده که اولی ممد حیات است و دومی مفرح ذات.»

استاد عزیز ما در جواب سؤال یکی از دانشجویان درباره‌ی شرایط مورد نظرشان فرمودند: «متأسفانه من یک دختر بیشتر ندارم که آن هم چهار ساله است. بنابراین بهتر است اگر نمره می خواهد در رستان را بخوانید.»

استاد عزیز ما فرمودند: «مجبور که بشید حمّالی هم می کنید. این قدر خودتون رو بگیرید!» استاد عزیز ما فرمودند: «به نحوه‌ی تصحیح برگه‌ی امتحانی ایراد نگیرید. کاری است که شده‌انه من مقصرم! نه شما!»

استاد عزیز ما فرمودند: «آقایان جریان را بگیرند ۹ میلی امیر، خانم‌ها بگیرند ۶ میلی امیر!» استاد عزیز ما فرمودند: «همه‌تان را می اندازم تا آدم شوید! گویا یکی دو نفر دردی دوانمی کند!» استاد عزیز ما به دانشجویانی که برای گرفتن کمک مالی برای افطار به ایشان مراجعه کرده بودند، فرمودند: «هن کمک مالی نمی کنم ولی به کمک فکری می کنم!» و لیست استادان پولدار دانشگه را با شماره داخلی‌هایشان مرحمت فرمودند.

استاد عزیز ما در جواب من که پرسیدم: «امیای‌ترم نامم، چه کار کنم؟» فرمودند: «برو سیلنور بخور.» استاد عزیز ما در جلسه‌ی امتحان میان‌ترم فرمودند: «هن ممکن است از درس دادن چیزی بلد نباشم ولی یک چیز را خوب بلدم. تخته پاک کردن!»

نخستین باری که اصطلاح فرار مغزها (brain drain) از کانادا و کشورهای اتحادیه اروپا در دهه ۶۰ میلادی مطرح شد، هیچ کس انتظار نداشت که جهان شاهد چنین سیل خروشان مهاجرت نخبگان و مغزها از کشورهای در حال توسعه به کشورهای غربی باشد؛ اما ورق‌های بعدی تاریخ این مسئله را اثبات کرد.

شکار نخبه، فرار نخبه یا فراموشی نخبه؟

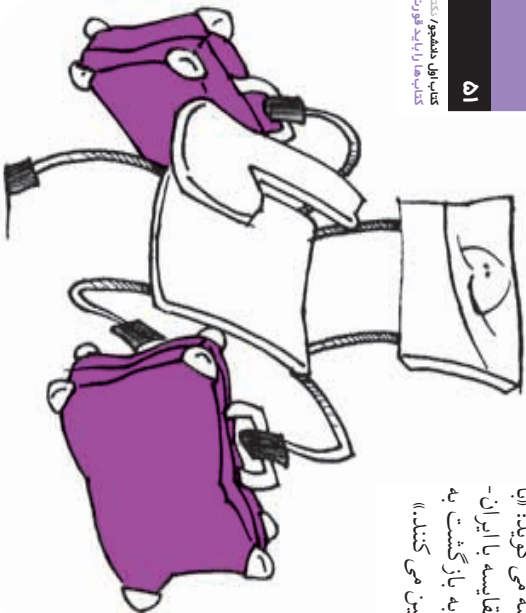
از میان کشورهایهایی که به دلیل در اختیار گذاشتن امکانات پژوهشی و رفاهی به صاحبان اندیشه، بیشترین نخبگان ایرانی را به خود جذب کرده‌اند، آمریکا و کانادا به ترتیب رتبه اول و دوم را به خود اختصاص داده‌اند.

طبق یک برآورد، فقط سرمايه ایرانیان مقیم خارج، در حدود ۸۰۰ تا ۱۰۰۰ میلیارد دلار است که این رقم حدوداً معادل سی سال صدور کالاهای نفتی و غیرنفتی ایران با قیمت بالا است. تحقیقات یک پژوهشگر ایرانی که در دانشگاه MIT آمریکا تدریس می‌کند، نشان می‌دهد که بیش از ۴۵ درصد از ایرانیان مقیم کشور آمریکا، دارای مدارک تخصصی یا فوق تخصصی هستند. یعنی از سه میلیون مهاجر، نزدیک به ۱۵ میلیون نفر دارای مدرک تحصیلی ویژه‌اند.

همچنین تحقیقات دیگری که در سطح دانشگاه‌های معتبر ایران انجام شده، نشان داده‌است که به طور متوسط از هر ۱۸ نفری که از سوی دانشگاه برای کسب تخصص به کشورهای توسعه یافته اعزام شده‌اند، فقط سه نفر به ایران بازگشته‌اند و در این خصوص، از میان سه میلیون مهاجر ایرانی، به ترتیب ۷۸ میلیون نفر در آمریکا، ۲۰۰ هزار نفر در کانادا، ۱۸۰ هزار نفر در انگلیس، ۱۱۰ هزار نفر در آلمان، ۱۰۰ هزار نفر در فرانسه، ۹۰ هزار نفر در سوئد، ۷۰ هزار نفر در استرالیا و بقیه در دیگر کشورها ساکن شده‌اند.

خوراک مغز برای یک وعده عصرانه

حمید برقبانی
کارشناس حقوق
ورودی ۸۳



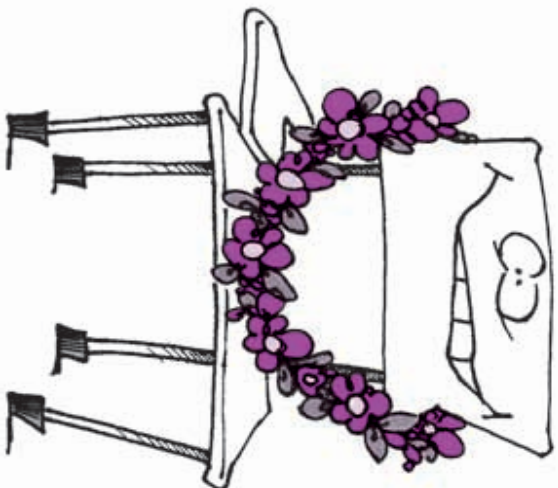
چرا چنین شد؟ چرا رفتند؟

به اعتقاد بسیاری، نخبگان و جوانان مشتاق فراگیری دانش، به این امید که پس از خاتمه تحصیل به کشور بازگشته و تخصص خود را وقف رشد و تعالی مردم خویش نمایند به کشورهای خارج هجرت می‌کنند، اما کشورهای مقصد که سال‌ها در استفاده از نیروهای کارآمد تجربیاتی به دست آورده‌اند، برای جذب هر چه بیشتر این نیروها و نگاه داشتن آن‌ها در همان کشور شوره‌های مصنوعی را به کار می‌برند.

دکتر علی نیری، استاد فیزیک، در این زمینه می‌گوید: «با این‌که سطح زندگی در هندوستان -در مقایسه با ایران- به مراتب پایین‌تر است، نخبگان هندی به بازگشت به کشورشان اعتقاد دارند و در عمل نیز چنین می‌کنند.»

محمد حافظی، برندهٔ مدال نقرهٔ المپیاد جهانی فیزیک ۱۹۹۸ ایستاد که در دانشگاه هاروارد مشغول تحقیق و پژوهش است، نیز معتقد است: «با مسدود کردن راه مهاجرت نخبگان، مشکلی حل نمی‌شود. همان‌طور که فرانسه نیز دریافت که باید راه مهاجرت دانشجویانش را باز کند و به همین سبب قانون منع مهاجرت دانشجویان قبل از اتمام تحصیل راه حذف کرد. بازگشتن نخبگان نباید سبب ترس شود.»

وی ادامه می دهد: «بلکه باید دانست که آن‌ها برای بازگشت فقط اطمینان خاطر و امکانات می خواهند. نخبگان بعد از مهاجرت، خیلی تلاش می کنند ارتباطشان را با داخل حفظ کنند، ولی گام چندانی از سوی حاکمیت (در این مورد) برداشته نمی شود. در حالی که اگر دولت ارتباط با نخبگان را حفظ کند، آن‌ها به بازگشت تمایل بیشتری خواهند داشت.»



این در حالی است که معاون علمی و فناوری رئیس جمهوری می‌گوید: «اصطلاح فرار مغزها درباره ایران امروز صادق نمی‌کند و نیروهای انسانی متخصص در حال فرار از کشور نیستند.» صادق و اعظم زاده تأکید دارد که: «فرار مغزی ندارد و در این زمینه حتی کلمه مهاجرت را نیز باید به دقت به کار برد، زیرا نخبگانی که برای ادامه فعالیت‌های تحقیقاتی خود در خارج به سر می‌برند، می‌توانند با کشور نیز ارتباط داشته باشند و رفتن آن‌ها به معنای قطع ارتباط با کشور نیست.»

آقای نخبه! لطفاً برگرد.

تجربیات بین‌المللی برای پیش‌گیری از فرار مغزها، نشان می‌دهد که ایجاد انگیزه قوی برای ماندن متخصصان و نخبگان در کشورهای خود، مهم‌ترین سیاست بلندمدت و اساسی برای پیش‌گیری از مهاجرت گسترده نیروی انسانی متخصص، در کشورهای در حال توسعه است. این هدف، فقط از طریق توسعه همه‌جانبه این کشورها در ابعاد اقتصادی، سیاسی و فرهنگی تحقق‌پذیر است. چرا که با توسعه همه‌جانبه، سطح دست‌مورها در کشورهای در حال توسعه افزایش یافته و به دست‌مورهای کشورهای توسعه‌یافته نزدیک می‌شود و تفاوت دست‌مورها دیگر انگیزه‌ای برای خروج متخصصان از کشور خود نخواهد بود. از سوی دیگر با توسعه سیاسی و اجتماعی این کشورها زمینه برای بروز استعدادهای ذهنی نخبگان و برخورداری از شأن و احترام لازم در جامعه فراهم می‌آید که خود، انگیزه‌ای قوی برای ماندن آن‌ها در کشور خود به‌شمار می‌آید.

بنابراین حل مسئله مهاجرت گسترده نیروی انسانی متخصص، در بلندمدت و به‌طور ریشه‌ای، به توسعه همه‌جانبه و پایدار در کشورهای در حال توسعه وابسته است و کلیه سیاست‌هایی که به توسعه همه‌جانبه این کشورها کمک می‌کنند در خدمت پیش‌گیری از فرار مغزها هستند. باید منتظر ماند و دید که بالاخره سیاست‌های مربوط به ایجاد شرایط مناسب برای جلوگیری از فرار نخبگان چه زمانی عملی می‌شود.

یک روز صبح که بلند شدیم، فهمیدیم ای بابا! ما یک عدد نخبه علمی می‌باشیم که مغزمان آن قدر گنده شده که دیگر توی این مملکت جایش نمی‌شود و باید برود خارجه! اویران حضرت پدر گشتیم که اگر ما نرویم به بلاد کفر برای تحصیل علم و معرفت، در این مملکت به نهیلیسم مومن و انواع سرخوردگی دچار گشته و ممکن است بر آمار خودکشی جوانان ناکام افزوده شود! حضرت پدر فرمودند: (خلف به قرینه غیر لفظی!)

مادر گرامی هم مجدد همان شیر را که آخرش نفهمیدیم کلاً چقدر بوده، حرام اعلام کرد و گفت: «اگر یک بار دیگر از این اراجیف بگویی، کان حکم محاربه دارد.»

خواهر گنده ترمان هم پیشنهاد ارسال ما به جماعت مرغان را داد که اگر بنده را زن دهند، عقلم به جای نخست رجوع می‌کند.

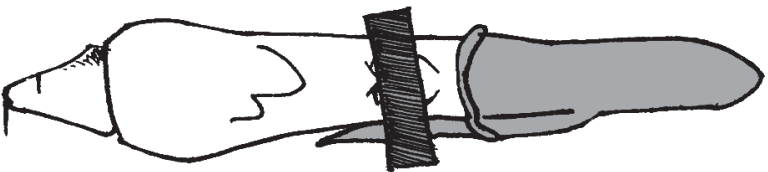
گفتند: «پسر، مگر دانشگاه‌های مملکت چه مرگش است؟» گفتیم: «ای بابا! این که دانشگاه نیست، در خارجه درس که می‌خوانی یک نفر نازت می‌کند، یک نفر نازت می‌زند، یک نفر بوست می‌کند که بهتر درس را بفهمی! غلظا می‌دهند محجانی، مریض بشوی محجانی درمان می‌شوی، خلاصه خارجه است دیگر.» گفتند: «حالا این خارجه تو کجاست؟» گفتیم: «برای این که خیال مادر گرامی هم از حلال و حرامش آسوده باشد.» «همین دور و برها مثلاً مالزی.»

خلاصه این مرغ یک لنگه پای ما، کار خودش را کرد، پیمان را که از مرز گذاشتیم آن طرف، شدیم جزیره قشر فرار مغزها.

سوار طیاره که شدیم دیدیم کم‌کم انگار هوا گرم‌تر شده. از لباس مسافران به نحو چشم‌گیری کاسته می‌شد و البته این گرم‌تر بیشتر متوجه جماعت نسوان می‌شد و آقایان کماکان گرم‌را لابد تحمل می‌کردند! خلاصه وقتی رسیدیم

دست‌نوشته‌های یک عدد مغز فراری

مهدی حاج علی محمدی
کارشناس فناوری اطلاعات (IT)
رودی ۸۱



ملت کلی لباس، زیر بغل زده بودند و مانند آدم‌های با فرهنگ! وارد مملکت خوار شده‌ایم.

وقتی به قسمت کنترل ویزا رسیدیم، مسئول کنترل سر تا پای ما را نگاه کرد و پرسید: «چند روز می‌خواهی بمانی؟» گفتم: «زیاد نمی‌مانم، حدود ۳-۴ سال با اجازه تون.» ناگهان انگار ناسراپنی با بن‌مایه‌های ناموسی داده‌باشم، یکی این دستم را گرفت و دیگری ساکم را و مرا کشتان‌کشتان تا دفترشان بردند. بعدش هم به حقیر حال‌اندند که تو احتمالاً یا دزدی یا قاچاقچی یا کم‌کم اخوی کوچک تر جناب بن‌لادن و باید برگردی مملکت. دوباره ما را کشتان‌کشتان بردند به نداهنگاه انسان‌های فوق‌الذکر. البته مثل این زبان‌هایی که توی فیلم‌ها نشان می‌دهند نبود و برای همین هم ما اول دوزاری مان نیفتاد. اتاقی شیشه‌ای بود که زنانه و مردانه کرده بودندش که حلال و حرامش هم درست باشدا. مردانه‌اش هم پر بود از دوستان دزد، قاچاقچی و تروریست از اقصی نقاط گیتی.

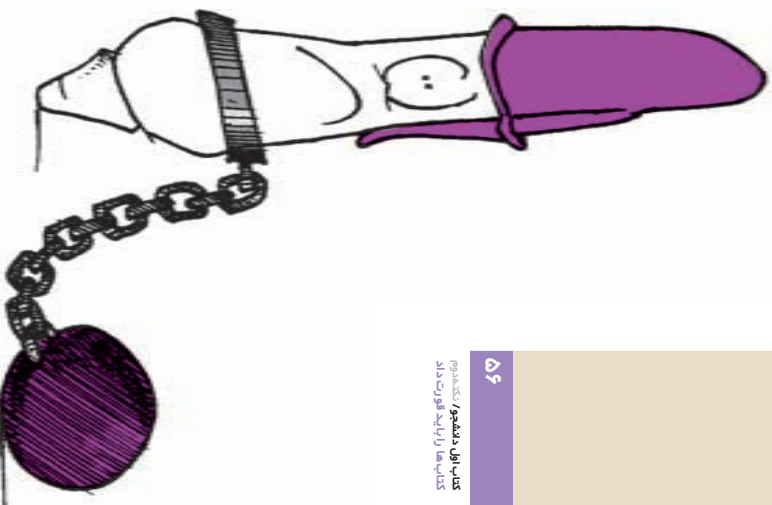
ساعت حدود ۱۲ شب بود که یادمان افتاد ما در کشورمان نماز می‌خواندیم، همان وسط قرظینه‌گاه، قبله‌نما را گذاشتیم، جهت قلمش قرمز را گرفتیم راست شکم مبارک و قامت بستیم؛ الله اکبر. غافل از این که این قبله‌نما جهت قبله در تهران را نشان می‌دهد نه مالزی! هفت رکعت نماز خواندیم با اختلاف حدود ۹۰ درجه. خدا قبول کندا!

حدود ساعت سه بااماد بود و ما همچنان در حال تبادل تجربیات با هم سلولی های بین المللی و گاهی امر به معروف رفتای محترم برای نگاه نکردن به واحد خواهان بودیم که ناگهان کسی وارد شد و به فارسی گفت: فلائی کیست؟ بنده هم مثل فتر پریدم

و گفتم: «am irani»

آن آقا که بعداً فهمیدم مسئول دفتر ایران ان در مالزی بوده و دوستان من نصف شب از زیر لحاف بیرونش کشیدند و سراخ من فرستادند، گفت: «چون قیافه ات خیلی یک جورى است تو را این جورى اشتباه گرفتند و پاشو بیا بریم!»

به قسمت بار رفتم که تو شه ام را تحويل بگیرم. وقتی ساکم را در این دستگاه ها که همه چیز را تویش می بینند گذاشتم، جیفتش در آمد. دوباره یقه ما را گرفتند که در ساکت چه داری و دیه تشری را که مادر گرامی به زور سرنیزه در ساکت ما چپانده بود، در آوردند. گفتند: «احتمالاً تو می خواهی ویروس سارس وارد کشور کنی.» و مرا مجبور کردند سه فاشیق کامل از تشری بادمجان را بخورم و بنده هم خوردم و به تمامی بستگان درود و سلام فرستادم! وقتی دیگر فهمیدند که بنده دیگر چیزی به جز لباس رو و زیر در ساکت ندارم گفتند: «ایهیدو اریم که خاطره



بدی از مسافرت به کشورمان نداشتیم باقی و ما کلی آدم‌هایی هستیم توریست نواز!»
بنده هم گفتم: «به گور مرحوم پدرتان خندیده‌اید!»

وقتی خیالمان از فرودگاه راحت شد به دنبال جایی می‌گشتم که بتوانیم کاملاً قانونی و به دور از هرگونه سوءتفاهم احتمالی - گلاب به رویتان - دستشویی برویم. در همان دستشویی‌های فرنگی، یک عدد دستشویی خودمانی پیدا کردیم. انگار یکی از مکان‌های باستانی ایران را می‌بینیم، چنان ذوق زده شدیم که ساک و بار و تبدیل را به امان خدا گذاشته، با سر وارد شدیم؛ تا آمدیم کارهای اولیه را انجام بدهیم، ناگهان موبایلمان از جیبمان جست و زودتر از موارد مورد نظر وارد جیب شد.

دو سه روزی خانه یکی از رفقای ایرانی قزوینی طلب بودیم تا روز ثبت نام در دانشگاه. وقتی رفتیم، دیدیم ای بابا اینجا هم مثل دانشگاه آزاد خودمان همه ایرانی تشریف دارند! با این تفاوت که خانم‌ها کاملاً با فرهنگ تر شده و دکور هم برای اعلام کلاس، دو سه تا کروات روی هم زده‌اند؛ با عینکی آفتابی در زیر نور مهتابی! همه عالم و آدم در کف این جماعت جریگ، انگشت حیرت می‌گیرند. خلاصه غافلانه‌ای بود از جماعت ایرانی که احتمالاً آن‌ها هم یک شبه، به نوبخ ذاتی خود پی برده بودند و عزم دیر خارجه کرده بودند، برای تحصیل علم و معرفت و دینسکو!

سروان را که می‌چرخانیم می‌دیدیم که ایرانی جماعت سلام و علیکی تحویل هم می‌دهند و انگار نه انگار که مادر خارجه تشریف داریم و کلی بالا سروان نازل شده تا به اینجا رسیدیم. خلاصه برای ما که فرقی نکرد، آن قدر ایرانی اینجا دیدیم که دیگر احساس غربت هم نمی‌کردیم.

تا زه فهمیدیم که پدرمان چه می‌گفت و مالکی آن‌ها را حذف به قرینه غیر لفظی کرده‌ایم. این تازه شروع ماجرا بود!

عکس یادگاری

